

نسیم بیداری

نسیم بیداری

مخالفتان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) هرگز تصور نمی کردند که فرهنگ غنی شیعه بتواند دگرگونی های وسیعی را در سطح ایران و جهان به وجود آورد. به همین دلیل، آنان موقعیت خود را در خطر می بینند و برای حفظ آن به تلاش های گوناگونی دست می زنند. باید دانست ابن تیمیه و شاگردانش، مبارزه خود با تشیع را قرن ها پیش با بهره گرفتن از حربه تکفیر آغاز کرده بودند. محمد بن عبدالوهاب، شیعیان را به جرم توسل به انبیا و اولیای الهی و مسائل دیگر، مشرک و بت پرست می دانست. در این نوشتار به بررسی دیدگاه های وهابیون و نقد آنها پرداخته می شود.

پیش نوشت

یکی از انگیزه های تهاجم گسترده وهابیت بر ضد مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، هراس آنان از گسترش این فرهنگ ناب و پویاست. مخالفتان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) هرگز تصور نمی کردند که فرهنگ غنی شیعه بتواند دگرگونی های وسیعی را در سطح ایران و جهان به وجود آورد. به همین دلیل، آنان موقعیت خود را در خطر می بینند و برای حفظ آن به تلاش های گوناگونی دست می زنند.

شیخ محمد مغراوی، یکی از نویسندگان مشهور وهابی می نویسد:

"بعد انتشار المذهب الاثنی عشری فی مشرق العالم الاسلامی فخرت علی الشباب فی بلاد المغرب [1]؛ با گسترش مذهب تشیع در میان جوان های مشرق زمین بیم آن دارم که این فرهنگ در میان جوان های مغرب زمین نیز گسترش یابد."

دکتر ناصر قفاری، استاد دانشگاه های مدینه هم می نویسد:

"و قد تشیع بسبب الجهود التي يبذلها شيوخ الاثنی عشریه من شباب المسلمین و من يطالع کتاب "عنوان المجد فی تاریخ البصرة و نجد" یهوئه الأمر حيث یجد قبائل بأکملها قد تشیعت [2]؛ اخیراً شمار زیادی از اهل سنت به طرف مذهب شیعه گرویده اند و اگر کسی کتاب "عنوان المجد فی تاریخ البصرة و نجد" را مطالعه کند، به وحشت می افتد که چگونه برخی از قبایل عربی به صورت کامل، مذهب شیعه را پذیرفته اند."

باید دانست ابن تیمیه و شاگردانش، مبارزه خود با تشیع را قرن ها پیش با بهره گرفتن از حربه تکفیر آغاز کرده بودند. با این حال، با توجه به مخالفت های صریح علمای اهل سنت و شیعه با روش آنان، در کار خود ناکام ماندند. بعدها محمد بن عبدالوهاب عقاید ابن تیمیه را به صورت فرقه و مذهب جدیدی سامان تازه ای بخشید که با تمام مذاهب چهارگانه اهل سنت و مذهب شیعه تفاوت داشت.

محمد بن عبدالوهاب، شیعیان را به جرم توسل به انبیا و اولیای الهی و مسائل دیگر، مشرک و بت پرست می دانست. از این رو، با تکفیر شیعیان خون آنان را حلال و قتلشان را جایز اعلام کرد و اموال آنان را غنیمت جنگی شمرد. پیروان او به استناد همین فتوا، هزاران مسلمان بی گناه را به خاک و خون کشیدند و این اندیشه باطل امروزه نیز در گوشه و کنار جهان اسلام،

انسان های بی شماری را قربانی می کند. کشتار وهابیان در عتبات عالیات چنان دهشتناک بود که صلاح الدین مختار از پیروان وهابیت در این باره می نویسد:

“در سال 1216، امیر سعود با لشکر انبوهی از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و دیگر نقاط به قصد عراق حرکت کرد. در ماه ذی قعدة به کربلا رسید و تمام برج و باروی شهر را خراب کرد و بیشتر مردم را که در کوچه و بازار بودند، به قتل رساند. نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شد. آن گاه خمس اموال غارت شده را خود سعود برداشت و بقیه را به نسبت هر پیاده، یک سهم و هر سواره، دو سهم بین لشکریان تقسیم کرد.” [3]

شیخ عثمان نجدی از تاریخ نگاران وهابی نیز می نویسد:
“وهابیان به صورت غافلگیرانه وارد کربلا شدند و بسیاری از اهل آنجا را در کوچه و بازار و خانه ها کشتند. روی قبر حسین(علیه السلام) را خراب و آنچه در داخل قبه بود، چپاول کردند و هر چه در شهر از اموال، اسلحه، لباس، فرش، طلا و قرآن های نفیس یافتند، ربودند. نزدیک ظهر از شهر خارج شدند، در حالی که قریب به دو هزار نفر از اهالی کربلا را کشته بودند. [4]
به طور کلی، وهابیان در مدت نزدیک به ده سال، چندین بار به شهر کربلا و نجف یورش بردند. [5]

شاید بعضی چنین تصور کنند که وهابیان فقط به مناطق شیعه نشین هجوم برده اند، ولی نگاهی به عملکرد آنان در حجاز و شام روشن می کند که حتی مناطق سنی نشین نیز از یورش وحشیانه آنان در امان نبوده است. جمیل صدقی زهاوی درباره حمله وهابیان به طائف که همانند خودشان از مذهب حنبلی پیروی می کردند، می نویسد:

“از زشت ترین کارهای وهابیان در سال 1217، قتل عام مردم طائف است که بر صغیر و کبیر رحم نکردند. طفل شیرخوار را بر روی سینه مادرش سر بریدند. جمعی را که مشغول راگرفتن قرآن بودند، کشتند و حتی گروهی را که در مسجد مشغول نماز بودند، به قتل رساندند و کتاب هایی را که در میان آنها، تعدادی قرآن و نسخه هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب حدیث و فقه نیز بود، در کوچه و بازار افکندند و پایمال کردند. [6]

وهابیان پس از قتل عام مردم طائف، در نامه ای به علمای مکه، آنان را به آیین خود دعوت کردند. علمای مکه در کنار کعبه گرد آمدند تا به نامه وهابیان پاسخ گویند که ناگهان جمعی از ستم دیدگان طائف به مسجدالحرام آمدند و آنچه را بر آنان گذشته بود، بیان داشتند. مردم سخت به وحشت افتادند، چنان که گویی قیامت بر پا شده است. آن گاه علما و مفتیان مذاهب اربعه اهل سنت که از مکه مکرمه و دیگر بلاد اسلامی برای ادای مناسک حج آمده بودند، به کفر وهابیان حکم کردند.

آنان در حکم خود بیان داشتند که بر امیر مکه واجب است به مقابله با وهابیان بشتابد و فتوا دادند که بر مسلمانان واجب است تا در این جهاد شرکت کنند و در صورت کشته شدن، شهید خواهند بود. [7]

در شرایط کنونی وهابیت می کوشد باورهای شیعی را که برگرفته از آموزه های قرآنی و مکتب اهل بیت(علیهم السلام) است، هدف تبلیغات مسموم خود قرار دهد. از این رو، خود را در صف اهل سنت جا می زند تا تشیع را بخشی جدا افتاده از جهان اسلام معرفی کند و حتی مذهب اربعه اهل سنت را نیز برای مبارزه با تشیع با خود همراه سازد. این در حالی است که وهابیان، عقایدی متفاوت با آموزه های اسلام دارند.

وهابیان با در پیش گرفتن سیاست جداسازی شیعیان از اهل سنت، به تدریج به مقابله با تک تک مذاهب شیعی و اهل سنت خواهند پرداخت. سوگمندان باید گفت علما و عوام و مذاهب

نیز در دام توطئه وهابیون برای خرده گیری و حمله به عقاید شیعه افتاده اند، غافل از این که پس از حمله به عقاید تشیع، نوبت به خود آنان خواهد رسید؛ زیرا بین وهابیت و اهل سنت اختلافات فاحشی وجود دارد.

اگر به مجموعه فتاوای علمای بزرگ وهابی بنگریم، درخواهیم یافت آنان، فرقه های اسلامی را تکفیر کرده و شرط ورود به وهابیت را تکفیر همه مسلمانان دانسته اند.

آنان با حلال دانستن جان و مال و ناموس مسلمانان، کافران واقعی را برادران خود گرفته و با استفاده ابزاری از کلمه مقدس "جهاد" بی گناهان را کشته اند و هنوز نیز در سرزمین های اسلامی، به این رفتار ضد انسانی دست می زنند. وهابیان گاهی بهشت را بهای عملیات انتحاری می دانند و با سوء استفاده از احساسات پاک نوجوانان، مسلمانان شیعه و سنی را از پیر و جوان و زنان و کودکان بی گناه به خاک و خون می کشند. در حقیقت، وهابیان، سنت ها را بدعت و بدعت ها را سنت می شمارند.

آنچه در این نوشتار می آید، در حقیقت، روشن گری و شناسایی عقاید وهابیت و مخالفت ماهوی آموزه های این فرقه ساختگی با عقاید اصیل اهل سنت و تشیع است.

باید دانست بخش جدا افتاده از جهان اسلام، وهابیت است، نه تشیع. این سخن نیز نه ادعای صرف است، بلکه به گواهی متون و سخنان و نظر علما و بزرگان اهل سنت و دلایل قرآنی و روایی است که در پی خواهد آمد.

در این نوشتار، اختلافات آشکار بین وهابیت و اهل سنت به تصویر کشده شده و پاسخ وهابیان از مکتوبات علمای اهل سنت داده شده است.

اندیشمندان اهل سنت با وهابیت همراه نیستند، بلکه در مقابل آنان قرار دارند و حتی به تکفیر بنیان گذاران این فرقه دست زده اند.

آشنایی با این نوشتار برای شیعیان به ویژه حجاج ارجمند، ضرورتی اجتناب ناپذیر است و باید به طور جدی آن را مطالعه کرد تا به جز بر کنار ماندن از سم پاشی وهابیان، در ارشاد و راهنمایی دیگر همراهان سفر نیز مؤثر باشد.

در این سال ها دیده می شود که شماری از عوامل وهابیت در اطراف و اکناف مدینه منوره و مکه معظمه با حاجیان ایرانی به بحث و جدل می پردازند.

آنان می کوشند در خیابان یا قبرستان بقیع یا صحن مسجدالنبی و اطراف مسجدالحرام، با مغالطه هایی همچون تمسک جستن به بعضی روایات ضعیف، یا تفسیر به رأی آیات الهی و درست پنداشتن برداشت خود از آیات و روایات، به دلیل نزول قرآن به زبان عربی - یعنی زبان مادری آنان - و دور دانستن ایرانیان از زبان قرآنی، تکلیف مباحث عقیدتی را در راه یا در قبرستان بقیع تمام شده تلقی کنند!

این سخنان سطحی و بی پایه تنها در افرادی اثرگذار است که از میانی مکتب تشیع، آگاهی درستی ندارند و مرعوب سخنان میبغان وهابی می شوند. در مقابل، حجاج بصیر و دانا می دانند که این مسائل ریشه ای را باید در جای خود بررسی کرد.

عقل و تدبیر ایجاب می کند این گونه بحث های تخصصی به اهل فن احاله شود. حجاج باید با مراجعه به روحانی کاروان یا مسئولان فرهنگی بعثه، ابهامات خود را برطرف کنند.

همچنین باید دانست که شتاب زدگی در داوری و نظر دادن بدون آگاهی و مشاوره با اهل فن شایسته نیست.

حجاج ارجمند باید توجه داشته باشند این نوشتار تنها برای آشنایی اجمالی با عقاید وهابیت و شبهه های بی اساس آنان نگاشته شده است.

ردّ تفصیلی هر یک از شبهه ها به بررسی جدی تر و تخصصی تر نیاز دارد که باید در جای خود

آن را نقد و بررسی کرد و این موارد به عهده علمای اعلام و متخصصان فن است. ناگفته نماند امروز وهابیان در جهان اسلام، جمعیت اندکی دارند، ولی به دلیل برخورداری از پشتیبانی بی دریغ بعضی قدرت های منطقه ای و جهانی که اسلام را قطعه قطعه می خواهند نه یک پارچه، با بهره گیری از امکانات مادی و تبلیغی، به عوامل اثرگذاری تبدیل شده اند. حتی گاهی دیده می شود در بعضی مناطق جهان اسلام که مسلمانان با مبانی اصیل مکتب اهل بیت (علیهم السلام) آشنایی کامل ندارند اهل سنت محوریت را به دست گرفته اند. یکی از شگردهای وهابیان، استفاده تبلیغی فراوان از موسم حج است که در آن، صدها هزار حاجی مسلمان از سراسر دنیا در عربستان گرد می آیند. وهابیان از این موقعیت به خوبی برای نشر افکار خود استفاده می کنند و با گسیل داشتن مبلغان که به زبان های مختلف سخن می گویند، و اهدای کتاب و دعوت شخصیت های علمی به مراکز علمی خود، به تبلیغ عقاید خود در میان حاجیان می پردازند.

به تازگی دیده شده است که وهابیان در میان حجاج ایرانی، کتاب های فارسی متعددی را با محتوای ضد شیعی در شمارگان بالا به طور رایگان پخش می کنند. این کتاب ها بسیار مرموزانه نوشته شده و درصدد تثبیت عقاید وهابیت و تخریب عقاید شیعه و دیگر مذاهب اسلامی است.

وهابیان برای ترویج عقاید خود از نشر کتاب بهره می گیرند برای مثال تنها 000/123 نسخه کتاب برای مسموم کردن افکار مسلمانان، برای بوسنی آماده کرده و فرستاده اند. آنان برای ترویج عقاید خود از ساخت مساجد نیز استفاده ابزاری می کنند. ساخت 104 مسجد در فیلیپین، ساخت و ترمیم 90 مسجد در بوسنی، کمک به 300 مسجد در بلژیک، ساخت 18 مسجد در کردستان و سهمی شدن در ساخت 1359 مسجد در جهان، از اقدامات دیگر آنان است.

همچنین آنان هر ساله مبلغانی را پس از گذراندن دوره های آموزشی، برای فعالیت تبلیغی به کشورهای مختلف از جمله امارات متحده عربی، افغانستان، ایران، هند، نپال، موریتانی، بریتانیا، فرانسه، هلند، تاتارستان، آرژانتین، قزاقستان، کنیا، تایلند، سنگال، قرقیزستان، اوکراین، روسیه، چین، آذربایجان و... گسیل می دارند.

به راستی اگر همه این هزینه ها و نیروهای انسانی در راه تقویت بنیه اسلام و انسجام اسلامی و مبارزه با دشمنان اسلام به کار می رفت، نتایج مثبتی به همراه داشت.

به همین دلیل، باید پرسید چه کسانی از پراکندگی جهان اسلام سود می برند. آیا زمان آن نرسیده است تا اندیشمندان وهابیت به خود آیند و ببینند که ره به کجا می سپارند! (فَآيِنَ تَذَهَبُونَ) [8]؟

مؤلف مشرق سخن

ثانیه ها را می شمارم، ولی انگار پای لنگ شده است. چه قدر زمان به کندی می گذرد. چرا انتظار به سر نمی آید. بارها و بارها حرم نبوی، ائمه بقیع (علیهم السلام) و منزلگاه دوست، مرکز هستی را در صحیفه جانم به تماشا نشسته ام، ولی اکنون که قرار است به این سفر معنوی بار یابم، حس و حال دیگری دارم.

چگونه باور کنم که باید قبله ایمان را در مقابل دیدگانم ببینم و در هوای ملکوتی بیت الله نفس بکشم. هنوز گام برداشتن در تربت پاک مدینه النبی (صلی الله علیه وآله) را رؤیا می بینم. کوچه باغ هایی که زمانی جای پای بهترین انسان ها را نقشینه جان خود کرده است. یعنی زمان آن فرا رسیده تا مهمان پاک ترین و کامل ترین انسان از آغاز تا پایان خلقت گیتی باشم.

آیا گاه آن فرا رسیده است تا از پنجره مشبک بقیع به آرامگاه ائمه بقیع خیره بمانم و آرام آرام، اشک شوق و غربت بر گونه هایم جاری شود، ولی نه، انگار تا خانه دوست، فاصله ای نیست. فقط چند روز دیگر مانده است.

مقدمات سفر را مرور می کنم. از ساک و لباس و دیگر وسایل سفر، همه چیز را برداشته ام. چه خوب است که برای اطمینان بیشتر به افرادی مراجعه کنم که پیش تر این سفر روحانی را تجربه کرده اند. فکری به ذهنم می رسد. بهتر است سراغ دوست شفیق و یار همراه و صاحب دلم بروم که این سفر روحانی را آزموده است و از او ره توشه برچینم.

نزدیک اذان مغرب است. آوای آسمانی کریمه قرآنی از بلندگوهای مسجد شنیده می شود و عاشقان الله، سبک بال، با گام هایی استوار، به سوی خانه خدا در حرکتند. آنان با شنیدن دعوت به گفت و گو با خدا آن هم در خانه خود، از دنیا و دل مشغولی های آن دست شسته اند و چون شهابی جهنده، با هواهای نفسانی و موانع بازدارنده پا گذاشته و ره به خانه دوست سپرده اند.

با خود می گویم حتماً باید درمیان نمازگزاران باشد. او را در چند قدمی ام حس می کردم. وضو می سازم. طهارت وضو تا تار و پود وجودم نفوذ می کند. انگار در شبستان درونم، چراغ معنویت روشن شده باشد.

ناگهان صدایی آشنا، ضربان قلبم را در قفس تنم دو چندان می سازد. همان کلام همیشگی و صمیمانه؛ سلام علیکم، چگونه ای مؤمن؟ با اشتیاق به سوی محمد برمی گردم. انگار تمام دنیا را به من داده باشند. به راستی که دیدار دوستان چه قدر آرامش بخش است. هر چند اشتیاق زیادی به هم سخنی با او دارم، ولی حالش را می شناسم و می دانم در زمان عبادت و راز و نیاز با خدا می خواهد غریبه ها وارد نشوند. در این حال، سخن از دنیا و مافیها را نمی پسندد و می خواهد به راه آسمان و ملکوت توجه کند. من هم روحیه و منشش را می پسندم. او کسی است که پیش از نماز، دل و جان را از عطر دل انگیز ذکر و مناجات و شمیم روح بخش آیات الهی سرشار می سازد. هر دو، کتاب آسمانی را با احترام برمی داریم. خالصانه ترین بوسه ها را نثارش می کنیم و رو به قبله می نشینیم.

خدایا، تا نام قبله می آید، دوباره تپش قلبم زیاد می شود. اصلاً دلم فرو می ریزد. باز هم پر پرواز می یابم و در آسمان خیال سیر می کنم. با خود می گویم باید چنان بایستم که با قبله هم سو باشم. اگر خدا بخواهد، به زودی، قبله مسلمانان جهان را لمس می کنم آن هم از نزدیک نزدیک. اشک شوق بر گونه هایم می لغزد و گرمی آن را بر گونه هایم حس می کنم. محمد کتاب آسمانی را گشوده است و با صدایی دل نشین، قرآن می خواند. انگار سوره مؤمنون است: "الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ..." [9] خدایا، تحفه آسمانی ام، کدام رشته نور و هدایت است. کتاب زندگی را می گشایم و سوره نور نصیم می شود:

"رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ" [10]؛ پاک مردانی که هیچ کسب و تجارتی، آنان را از یاد خدا و به پا داشتن نماز و پرداختن زکات غافل نمی سازد و از روزی که دل و دیده ها در آن روز حیران و مضطربند، ترسان و هراسانند.

غرق در آیات الهی ام که ناگهان نغمه ملکوتی اذان بر گنبد دوار زمان می پیچد. ترنم آن، آدمی را به بی کران آسمان ها می برد و نمازگزاران در صفی یگانه، برادرانه و هم دلانه، به نماز و گفت و گو با ذات بی همتا دل می سپارند و معراج جان را تجربه می کنند. به امامت صالح ترین بندگان خدا، نماز را به پایان می بریم و پس از تسبیحات حضرت زهرا (علیها السلام) و دعای

فرج و دعای همیشگی، نمازگزاران مانند دانه های تسبیح از رشته جماعت جدا می شوند و زمان گپی دوستانه فرا می رسد. با آرامشی خاص، پس از نماز به گفتوگوهای صمیمانه می نشینیم.

محمد رو به من گفت:

«چه سعادتتی! مسافر دیار وحی شدی؟ می دانی تا صاحب خانه نخواهد، کسی را مهمان نمی کند! خوب پس معلوم است خدا تو را دوست دارد! مقدمات سفر را فراهم کردی؟
گفتم: آری.

گفت: چه کار کردی؟

گفتم: به توصیه دوستان و مجریان سفر حج، آن چه لازم بود، از لباس احرام و کتاب دعا و وسایل دیگر آماده کردم. حتی واکسیناسیون را هم انجام داده ام.

خندید و گفت: معلوم است هنوز واکسن اصلی را نزده ای؟!

گفتم: واکسن اصلی یعنی چه؟

گفت: واکسن اعتقادی!

با تعجب گفتم: این دیگه چه واکسنی است؟

گفت: تا زمانی که آدمی در معرض سؤال قرار نگیرد و آزمایش نشود، از کمبودهای دانسته های خود آگاه نیست. بین «هادی! تا زمانی که در ایرانیم و اطراف ما را برادرانی هم فکر و هم عقیده گرفته اند، به نقیصه های خود پی نمی بریم و حتی فکر می کنیم به خوبی از درون مایه های مکتب تشیع آگاهییم. پس هیچ وقت به صورت جدی و استدلالی، به باورهای مان نمی اندیشیم و چون ضرورت ها را احساس نمی کنیم، درباره آن ها تحقیق نمی کنیم.

متأسفانه بعضی از افراد حتی حساب کوتاهی های خود را برای یادگیری صحیح از مبانی و اصول حقه مکتب تشیع فراموش می کنند و هنگام رو به رو شدن با پرسش های مغالطه آمیز که هر یک از آن ها جواب های مستدل و منطقی دارند، روحیه خود را می بازند. پس دچار تردید و تزلزل می شوند و پیش خود با شتاب زدگی تصمیم می گیرند و فکر می کنند که نکند ما پاسخی برایشان نداشته باشیم. معمولاً کسانی هم که این جرقه های پرسش را در ذهن زائران ایجاد می کنند، به سراغ افرادی می روند که کم ترین آگاهی را از مبانی مکتب تشیع ندارند و زود قافیه را می بازند. وهابیان اگر با فردی آگاه رو به رو شوند و بازخورد او را ببینند، او را با خشونت می رانند و می گویند: شرک، کفر، بدعت، کذب، توقف نکن، برو، برو، حج جای بحث نیست برو مناسکت را بجا بیار و... یکه خوردم. از درون احساس ضعف کردم. از بس که در اشتیاق زیارت بودم، از چنین مسئله مهمی غفلت کرده بودم. من چه چیزی از مکتب تشیع می دانم؟ اگر در برابر پرسش های ریز و درشتی قرار بگیرم که محمد می گوید، چه بگویم. چه کسی مقصر است؟ چرا پایه های دینی بعضی ها آن گونه که باید و شاید، استحکام لازم را ندارد و با کوچک ترین وزش پرسشی در هم می ریزد. حتماً مقصر اصلی منم.

خدایا، من چرا فقط شنونده معمولی بودم. چرا هیچ گاه در پی تحقیق چند و چونی مذهبم برنیامدم. چرا آن اندازه که در پی تحکیم امور دنیایی از قبیل تثبیت و به دست آوردن مسکن و ماشین بودم، به تحکیم اصول اعتقادی ام نپرداختم.

غرق در افکارم بودم که محمد گفت: بدجوری به هم ریختی مؤمن!

گفتم: محمد، چیزهایی به من گفتی که هیچ گاه فکرش را نکرده بودم.

به راستی اگر در برابر پرسش های آنان قرار بگیرم، چه پاسخی بدهم؟ تازه دوستان و هم سفران هم انتظار دارند که اطلاعات کامل تری نسبت به آنها داشته باشم. اصلاً مگه اونا چی می پرسند؟ افسوس که آدمی دیر به ضعف خود پی می برد و فرصتی هم برای جبران نمی

ماند؟!

محمد گفت: در این قسمت با تو هم عقیده ام که، تا در فراز و فرودها قرار نگیریم، به نقاط ضعف و قوت خود پی نمی بریم. خوشا به حال آنان که این تلنگرها را از یاد نبرند و آن گاه که فرصت لازم را یافتند، در پی اصلاح خویش باشند.

البته اینکه می گویی فرصت نداریم، اشتباه است. هنوز نعمت عمر داریم و نور هدایت فرا راهمان روشن است ولی مشکل اینجاست که متأسفانه ما از فرصت های طلایی بهره نمی گیریم و زود ضعف های مان را از یاد می بریم و به کارهای غیر ضروری مشغول می شویم تا زمان دیگری در موقعیت قرار بگیریم و باز هم فرصت بخواهیم.

هادی! یک چیز خیلی مهم است و آن اینکه برای جبران ضعف ها نباید به انتظار فرداها نشست. باید دم را غنیمت شمرد. از همین حالا باید آغاز کرد. هنوز فرصت باقی است، می توان حداقل های لازم را برای سفر به دست آورد. همیشه جوینده یابنده است. باید اهم و مهم کرد و به مسائل اساسی تر و پرسش های مهم تر بیندیشی. پرسش هایی را که در اولویت دوم و سوم قرار دارند، می توان در برنامه های فردا قرار داد.

با خود اندیشیدم که محمد چه قدر متین و منطقی صحبت می کند. به راستی که دوستان خوب، بهترین نعمت هاینند. پیش خودم از داشتن چنین همراهی، احساس غرور می کردم. پس به او گفتم: آقای دکتر محمد! پس می توانی یک واکسن اعتقادی با دوز و مقدار پایین به من و همراهانم بزنی. اگر محتویاتش زیاد باشد، پرده های مغز متورم می شود. همان طور که در واکسن های معمولی با دوز اضافی هم ممکن است ورم بازوها پیش بیاید.

محمد خندید و گفت: بذله گویی هایت را فراموش نکردی هادی! خنده اش آرامش بیشتری به من بخشید و گفتم: ای ناخدای امواج سهمگین پرسش ها، کشتی وجودم را به ساحل امن و نجات هدایت کن! این بار سکوت کرد و گفت: هادی، مسئله خیلی جدی است.

باید بکوشیم مرواریدهای درخشان آموزه های قرآنی، روایی، تاریخی و... را به دست بیاوریم و با تمام وجود، آن را در اختیار دیگران قرار دهیم. این آموزه ها را باید از اهلش بیاموزیم. در قرآن مجید آمده: "فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" [11] و در کریمه دیگر آمده: "فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا" [12]; و چون در چیزی کارتان به گفت و گو و نزاع کشد، به حکم خدا و رسول بازگردید. اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود.

دوست عزیز، گاهی اشاره ای و کلامی از یک اهل فن، دریچه هایی از نور و معرفت به روی آدمی می گشاید که سال ها جست و جوی انفرادی، این دستاورد را ندارد. آنچه مرا به سوی این عالمان و کتاب های گران سنگ شان کشانید، سکوت و حتی گاهی وازدگی بعضی از همراهان سفر بود.

چه بسیار کسانی که با شنیدن یک پرسش یا شبهه بدون اینکه کوچک ترین اطلاعاتی از مبانی دینی خود داشته باشند، احساس ضعف می کردند.

سپس آن گاه که آن استاد معنوی کاروان، محقق و روحانی بیدار و آگاه با اشاره ای کوتاه از اطلاعات جامع خود، پاسخ شان می داد، دوباره نور امید و باورمندی را در چهره شان می دیدم. به همین دلیل، با خود فکر کردم با وجود این همه شخصیت ها و مراکز اعتقادی در جمهوری اسلامی ایران، چرا باید این قدر از مکتب خود بی خبر باشم؟ تازه بی خبری و کوتاهی خود را هم به حساب کاستی مکتب تشیع می گذاریم. چرا باید من به عنوان یک سرباز مکتب تشیع، به علوم نورانی اهل بیت (علیهم السلام) تجهیز نشوم؟

با خود گفتم اگر آن روحانی با ما نبود، چه اتفاقی می افتاد؟ از این رو، پس از بازگشت از سفر حج، عزمم را جزم کردم و اطلاعات لازم را تا آنجا که توانستم، از گوشه و کنار به دست آوردم و به بی ریشه گی و بی اساس بودن آن شبهه ها پی بردم. نمی دانی چه قدر برایم لذت بخش و افتخار آفرین است که از فرزندان و پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) هستم و از پایه های اعتقادی مستحکمی برخوردارم. مانند کوهی راسخ و چون بیدی نیستم که به هر بادی بلرزم و به هر صدایی که از گوشه و کنار می شنوم، پاسخ مثبت دهم. گفتم: محمد! من چند روز دیگر باید ره سپار سفر معنوی حج شوم. تا امروز به این مسأله مهم نیندیشیده بودم. با صحبت هایت، به ضرورت تحقیق و تفحص رسیدم. پس از بازگشت از سفر حج، حتماً به طور جدی این امر را پی گیری می کنم، ولی الآن چه کمکی می توانی بکنی؟

گفت: فکر می کنم باید مانند بیماری که نیاز به مسکن دارد، مهم ترین پرسش های مطرح وهابیت را با هم بررسی کنیم و بررسی تفصیلی و تحلیلی را به بازگشت تو از سفر موکول کنیم.

باید بدانید وهابیان در سفر حج از گوشه و کنار، پرسش هایی را برای تردیدافکنی در اذهان حاجیان ایجاد می کنند و جالب است که ادعای بازگشت به فرهنگ اصیل اسلامی را هم دارند، در حالی که کار اصلی شان، مخدوش کردن مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است. دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در این مورد سرمایه گذاری بی سابقه ای کرده اند.

آنان عناصر معلوم الحال را در اطراف و اکناف حرم نبوی و قبرستان بقیع به کار می گیرند تا به شبهه افکنی میان زائران پردازند و کنار بیت الله و حتی در مقام پاسخ گویی نیز صدای حق و حقیقت را خاموش کنند. امروزه آنان از نشر آثار فرهنگی به صورت مکتوب و الکترونیک به شدت سود می برند، به گونه ای که تنها هشت میلیون نسخه از کتاب "الشیعه و التصحیح" در خرطوم، پایتخت سودان و دو میلیون در نقاط دیگر آن کشور چاپ و پخش کرده اند. افرادی که در این راستا فعالند، می گویند هم اینک چهل هزار پایگاه اینترنتی به تبلیغ وهابیت مشغول است و تا کنون ده هزار عنوان کتاب و جزوه بر ضد تشیع در جهان منتشر شده است که شمارگان برخی از آن ها میلیونی است.

باید بگویم مکتب سلفی گری که ریشه اصلی وهابیت است، ابتدا در قرن چهارم به دست احمد بن حنبل و سپس در قرن هشتم به وسیله ابن تیمیه حرّانی دمشقی حنبلی گسترش یافت. وی به دلیل افکار انحرافی اش، چهار بار به زندان رفت و بزرگان اهل سنت از مذاهب گوناگون نیز به او انتقاد داشتند و او را تکفیر کردند. نظر علمای اهل سنت نیز در این باره شنیدنی است:

- 1 - تقی الدین السبکی: از بزرگان شافعی [13]؛
- 2 - محمد بن محمد بن عثمان ذهبی: تاریخ نگار و رجال شناس بزرگ و مورد احترام اهل سنت و شاگرد ابن تیمیه که رساله ای به نام "بیان زغل العلم و الطلب" در ردّ وی نگاشته و با تأسف شدید درباره آرا و افکار ابن تیمیه سخن می گوید. [14]
- 3 - ابن حجر هیتمی: ابن تیمیه را بنده ای می داند که خدا او را خوار و گمراه و کور کرده است. [15]
- 4 - قاضی القضاة تاج الدین السبکی: ابن تیمیه او را زیان زننده به علما می داند و می گوید: وی شاگردانش را به پرتگاه دوزخ برده است. [16]
- 5 - علامه تقی الدین الحصنی: ابن تیمیه را انسانی می داند که در دلش بیماری و انحراف و فتنه جویی است. [17]
- 6 - ابن حجر عسقلانی: شارح صحیح بخاری وی را امیر حدیث می شناسد، به دادخواهی از

احادیث و شخصیت امام علی (علیه السلام) برخاسته است و درباره ابن تیمیه که عفت کلام را رعایت نمی کند و به ردّ احادیث صحیح معروف می پردازد، می نویسد:

“وی بسیاری از احادیث معتبر را رد و در توهین و ناسزاگویی به افراد (مانند علامه حلی که هم عصر ابن تیمیه است و کنیه وی ابن مطهر است، ولی ابن تیمیه او را ابن متنجس می خواند) آن قدر افراط می کند که در مواردی موجب تنقیص علی ابن ابی طالب می شود.” [18]

7 - آلوسی، صاحب تفسیر نیز ابن تیمیه را منحرف و همان دیدگاه ابن حجر را درباره افراط گری های وی در ناسزاگویی می آورد. [19]

اینها را گفتم تا بدانی که حساب وهابیت را از فرقه های اهل سنت مانند شافعی، حنبلی، حنفی و مالکی جدا کنیم. این فرقه، تافته ای جدابافته است که با قرار دادن خود در صفوف اهل سنت، نه تنها خود به شیعه می تازد، بلکه وانمود می کند همه دنیای اسلام و اهل سنت یک طرفند و مکتب تشیع در طرف دیگر. این در حالی است که در واقع، خود وهابیت وصله نامبارک و ناچسب جهان اسلام است.

چگونه وهابیت می تواند هماهنگ با مذاهب اربعه اهل سنت باشد، در حالی که پافشاری ابن تیمیه بر موضع باطل خود در برابر حق سبب شد تا قضات هر چهار مذهب، حکم دستگیری و زندان کردن او را صادر کنند.

به گفته ابن کثیر، ابن تیمیه در روز پنج شنبه 22 رجب سال 720 هـ. ق. به دلیل صدور فتواهایی خارج از مبانی مذاهب اسلامی به دارالسعادة احضار شد. قضات هر چهار مذهب شافعی، حنبلی، حنفی و مالکی، او را نکوهش و به زندان محکوم کردند. او در دوم محرم 721 هـ. ق. از زندان آزاد شد. با این حال، سرانجام نیز در سال 728 هـ. ق در زندان درگذشت. شوکانی می گوید:

“پس از زندانی شدن ابن تیمیه، بر اساس فتوای قاضی مالکی دمشقی که حکم به کفر او داده بود، در دمشق ندا در دادند که هر کس دارای عقاید ابن تیمیه باشد، خون و مالش حلال است.” [20]

هادی: محمد می توانی کمی بیشتر درباره تاریخچه و چگونگی پیدایش این فرقه توضیح بدهی؟

محمد: بهتر است نظر یکی از علما را برای بگویم. محمد بن ابوزهره می نویسد:

“مقصود از سلفیه کسانی هستند که در قرن چهارم هجری ظاهر شدند. آنان تابع احمد بن حنبل بودند و گمان می کردند تمام آرای شان به احمد بن حنبل منتهی می گردد؛ کسی که عقیده سلف را زنده کرد و برای آن جهاد کرد. آن گاه در قرن هفتم هجری شیخ الاسلام ابن تیمیه مردم را به این روش دعوت کرد و با اضافه کردن مسائلی به آن، مردم عصرش را به تفکر واداشت. آن گاه در قرن دوازدهم آرای او در جزیره العرب به دست محمد بن عبدالوهاب احیا شد که تاکنون وهابیان آن را زنده نگه داشته اند.” [21]

در حقیقت باید گفت محمد بن عبدالوهاب، یکی از عالمان حنبلی قرن دوازدهم است که مسلک وهابیت را پایه گذاری کرد و وهابیت از نام پدرش عبدالوهاب گرفته شده است. او در سال 1115 هـ. ق. در شهر عینیه واقع در صحرای نجد عربستان چشم به جهان گشود [22] و در سال 1206 هـ. ق. دیده از جهان فرو بست. [23]

پدرش، عبدالوهاب از عالمان حنبلی و مورد احترام مردم و قاضی شهر عینیه بود. محمد در آغاز از محضر جمعی از عالمان مکه و مدینه بهره برد، ولی در همان زمان، مطالبی بر زبان او جاری می شد که استادان و علمای صالح نسبت به آینده او بدبین بودند. آنان پیش بینی می کردند این شخص گمراه در آینده مردم را نیز به گمراهی خواهد کشید. وی در جوانی به مطالعه

زندگینامه مدعیان نبوت مانند مسیلمه کذاب، سجاج، اسود عنسی و طلحه اسدی علاقه خاصی داشت. [24]

این مطالب نشان می دهد که او از همان آغاز، دنبال شهرت و مقام بود. به همین دلیل، پدرش از او راضی نبود و پیوسته او را سرزنش می کرد و مردم را از او برحذر می داشت. حتی بردارش، سلیمان بن عبدالوهاب از مخالفان سرسخت وی بود و سخنان او را باطل می دانست. سلیمان در ردّ اندیشه برادرش کتابی نوشت که اولین کتاب در ردّ وهابیت است.

گفتم: چه جالب! اگر اطلاعات بیشتری از این شخصیت داری، برایم بگو. ممنون می شوم. محمد: خوب گرفتی او شخصیت اثرگذاری بود، محمد بن عبدالوهاب بر اثر فشارهای عالمان و استادان خود، سرزمین پدری اش را ترک کرد و به بصره رفت. در آنجا با مستر همفر، جاسوس مشهور انگلیسی آشنا شد. آرام آرام دوستی بین آنان پررنگ تر شد تا جایی که همیشه با هم غذا می خوردند و در یک اتاق استیجاری که اجاره بهای آن را همفر می پرداخت، زندگی می کردند. همفر درباره چگونگی آشنایی خود با پسر عبدالوهاب می نویسد: "بعد از رسیدن به بصره، مدتی در مسجدی اقامت گزیدم و سپس به دنبال مکان مناسب و کار بودم. با نجاری قرار گذاشتم که در دکان او کار کنم. نجار، مرد مهربان و شریفی بود و با من مانند فرزند خود رفتار می کرد. اسمش، عبدالرضا، شیعه و ایرانی و از اهل خراسان بود که در بصره مقیم شده بود. من از فرصت استفاده کردم و نزد او زبان فارسی آموختم. شیعیان و ایرانی های مقیم بصره هر روز، هنگام عصر، در دکان او اجتماع می کردند و درباره امور اقتصادی و سیاسی سخن می گفتند. در بین جمعیتی که در این دکان رفت و آمد می کردند، جوانی را در لباس طلاب علوم دینی دیدم که لغات سه گانه (عربی، ترکی و فارسی) را به خوبی می دانست. اسمش محمد بن عبدالوهاب بود؛ جوانی بلندپرواز و عصبانی که با حکومت عثمانی سخت مخالف بود. جهت دوستی او با صاحب دکان (عبدالرضا) این بود که هر دو نسبت به دولت عثمانی بدبین بودند. وی جوانی آزادی خواه بود و هیچ گونه تعصبی در سنی گری و شیعه گری نداشت و به مذاهب چهارگانه هم چندان پای بند نبود. می گفت این مذاهب را خدا نازل نکرده است.

خلاصه پس از مدتی آشنایی و مراوده با او، بدین نتیجه رسیدم که محمد بن عبدالوهاب، فرد شایسته ای برای اجرای مقاصد بریتانیا در منطقه می تواند باشد. او حس بی باکی و بلند پروازی، جاه طلبی، غرور و دشمنی با علما و مراجع اسلام و رأی مستقل از نظر فهم از قرآن و حدیث داشت و به هیچ یک از رهبران مذاهب، حتی نسبت به خلفای چهارگانه هم اعتقاد و اعتنائی نداشت.

این موارد از بزرگترین نقطه ضعف های او بود که می توانست مورد استفاده ما قرار بگیرد و این امکان را به وجود می آورد که از طریق او مأموریت خود را در اجتماع مسلمانان عملی کنیم. بدین ترتیب، هر چه می توانستم، رابطه ام را با پسر عبدالوهاب محکم کردم و همواره به او تلقین می کردم که اگر تو در زمان پیامبر بودی، آن حضرت حتماً تو را جانشین خود قرار می داد. همواره به او گوشزد می کردم که آرزومندیم خداوند به دست تو اسلام را تجدید کند و تو تنها

نجات بخشی هستی که می توانی اسلام را از این سقوط و انحطاط خلاص کنی." [25]
در سال 1143 زمان بازگشت محمد بن عبدالوهاب به نجد بود که بر اساس یک موافقت نامه سری بین انگلیس و او مقرر شد با کمک مالی و نظامی این اهداف به تدریج محقق شود. این اهداف عبارت بود از:

1. تکفیر تمام مسلمانان و حلال کردن قتل آنان و غارت اموال شان و هتک ناموس و فروختن آنان در بازار برده فروشان، برده ساختن مردان و کنیز گرفتن زنان؛
2. نابود کردن "کعبه" به نام اینکه جزو آثار بت پرستی است و مانع شدن مردم از حج و تحریک

عشایر و قبایل به غارت قافله های حجاج و کشتن آنان؛

3. کوشش برای ایجاد روح نافرمانی نسبت به خلیفه عثمانی، تحریک مردم برای جنگیدن با او و تجهیز لشکریهایی برای این منظور، مبارزه با شریف های حجاز با تمام وسایل ممکن و کاستن از نفوذ آنان؛

4. ویران ساختن قبه ها و ضریح ها و اماکن مقدسه و مورد احترام مسلمانان در مکه و مدینه و دیگر سرزمین های اسلامی به نام مبارزه با آثار بت پرستی و شرک و اهانت کردن به شخصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و خلفای او و بزرگان اسلام؛

5. ایجاد هرج و مرج و آشوب و ترور در شهرهای اسلامی؛

6. انتشار قرآنی با کاهش ها و افزایش های دل خواه بر اساس احادیثی تحریف شده.

در طول این سفر، همفر به عنوان غلام شیخ محمد، سایه به سایه همراه او بود و وی را برای اجرای دستورها تشویق می کرد. وی دو سال مجدانه تلاش کرد تا اینکه وزارت مستعمرات بریتانیا یکی از گماشتگان خود به نام محمد بن سعود را به همکاری و پشتیبانی با محمد بن عبدالوهاب ملزم ساخت. [26] با درگذشت پدر محمد بن عبدالوهاب در سال 1153 هـ. ق، وی دعوت خود را ابتدا میان مردم حریمله آشکار ساخت که نزدیک بود خونش ریخته شود. ناچار به زادگاه خود عینه بازگشت و خواسته های خود را با امیر آنجا، عثمان بن احمد بن معمر مطرح کرد. عثمان دعوتش را پذیرفت و برای استحکام پیمان، خواهر خود را به عقد وی درآورد. در آن عصر، در اطراف شهر عینه پر از مساجد و زیارتگاه های صحابه و اولیاء الله بود. از جمله قبر زید بن خطاب - برادر عمر - که مردم آن دیار به آن احترام می گذاشتند. محمد بن عبدالوهاب با شماری از سربازان عثمان بن معمر به آنجا حمله و آن را با خاک یکسان کرد. در پی اعتراض و قیام مردم، عثمان بن معمر، شیخ عبدالوهاب را بیرون کرد و او در سال 1160 منطقه درعیه؛ یعنی زادگاه مسیلمه کذاب را برای سکونت برگزید.

او پس از ورود به درعیه، با محمد بن سعود، نیای خاندان سعودی و امیر این منطقه تماس گرفت و همانند پیمان امیر عینه را با وی منعقد کرد. ابن سعود دو شرط گذاشت: نخست اینکه پس از موفقیت و کشورگشایی، ما را ترک نکنی.

دوم اینکه در فصل رسیدن میوه ها، مالیاتی را که از مردم می گیریم، تحریم نکنی.

عبدالوهاب گفت: تو را با دیگری عوض نمی کنم و خدا در فتوحاتی که نصیب ما می کند، غنایمی قرار خواهد داد که تو را از این مالیات ناچیز بی نیاز می سازد. [27]

امیر درعیه برای تحکیم روابط دو خانواده، دختر شیخ را به ازدواج فرزند خود، عبدالعزیز درآورد و بدین گونه پیوند خانوادگی میان آن دو برقرار شد. این رابطه تا کنون نیز در شعاع گسترده تری ادامه یافته است. [28] پس از این پیمان، محمد بن عبدالوهاب به رؤسای قبایل و تمام مردم نجد نامه نوشت و آنها را به قبول مذهب تازه خود فرا خواند. برخی پیروی کردند و گروهی نیز اعتنایی نکردند. پس شیخ با عنوان جهاد علیه کفر و شرک و بدعت گذاران، به کمک ابن سعود، لشکری تشکیل داد و علیه مسلمانان قیام کرد. او با حمله به شهرها و روستاهای مسلمان نشین، مردم را به خاک و خون کشید و اموال آنها را به عنوان غنایم جنگی غارت کرد. [29]

بدین ترتیب، فرقه وهابیت با حمله به کسانی شکل گرفت که گوینده "لا اله الا الله و محمد رسول الله" بودند.

آنان برای تبرئه خود، به بهانه های واهی همچون اعتقاد به توسل، شفاعت، زیارت، برپایی عزاداری، اعتقاد به ارتداد صحابه، نذر، ازدواج موقت، رجعت، ساختن بنا بر قبور و مانند آن، شیعیان را از دین، خارج می دانند و حکم به قتل آنان می دهند.

همانطور که گفتم این فرافکنی ها تنها برای منحرف کردن پیروان اهل سنت از توجه به عقاید

باطل وهابیت است.

آنان می کوشند با ایجاد بغض نسبت به شیعیان که آنها را رافضی می خوانند، در حال حاضر، خود را برادر خوانده اهل سنت قلمداد کنند.

هادی: پاور کنید این مطالب برای من بسیار تازگی داشت به ویژه شخصیت شناسی محمد بن عبدالوهاب، دست های پنهان دشمن و اختلاف بین مذاهب اربعه و وهابیت. فکر می کردم وهابیت و اهل سنت در یک طرف قرار دارند، ولی نکته ای که اشاره کردی، آن هم عقاید خاص ابن تیمیه و وهابیت است. می توانی چند مورد از اختلافات اهل سنت را با فرقه وهابیت برایم بازگو کنی تا بتوانم تفاوت های آنها را واقعی تر درک کنم؟

بسیاری از حاجیان مثل شما فکر می کنند. باید دانست که بین عقاید وهابیت و اهل سنت تفاوت های بسیاری وجود دارد همان طور که می دانی، در این فرصت کم به صورت تفصیلی نمی توان به آن پرداخت.

به چند مورد خاص اشاره می کنم تا ان شاء الله وقتی از سفر برگشتی، بیشتر با هم گپ بزیم. شاید مهم ترین اختلاف نظرها در این موارد باشد.

اول: از نظر وهابی ها، هر گاه کسی شهادتین را بر زبان جاری کند، ولی بدان عمل نکند، ارزشی ندارد و چنین کسی کافر و مشرک است و خون و مال او حلال است. در مقابل، همه مسلمانان معتقدند که هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، مال و خونس محفوظ و محترم است. [30]

دوم: وهابیان به اصل اجتهاد آزاد معتقد هستند و تقلید از مذاهب چهارگانه را لازم نمی دانند. و بر خلاف آن مذاهب اجتهاد می کنند. آنان می خواهند بر اساس برداشت های خود، مطالبی بگویند که اگر به اصل اجتهاد متوسل شوند، امکان طرح این نظریه های تندرانه وجود ندارد. محمد بن اسماعیل صنعانی و یکی از بنیان گذاران مذهب وهابیت که در دوره ابن عبدالوهاب می زیست، در کتاب "تطهیر الاعتقاد" می نویسد:

"فقهای مذاهب اربعه، اجتهاد بر خلاف آن مذاهب را جایز نمی شمارند، ولی این سخنی است نادرست که جز شخص جاهل و نادان لب به آن نمی گشاید." [31]

سوم: وهابی ها با استدلال به ظاهر برخی آیات و روایات، جسم و جهت برای خداوند اثبات می کنند و به رؤیت حسی خداوند قائلند. [32] در مقابل، علمای اهل سنت، اعتقاد به تجسم خدا و رؤیت حسی خداوند را جایز نمی دانند. [33]

چهارم: محمد بن عبدالوهاب معتقد بود همه اعمال مسلمانان به حد شرک رسیده است. از این رو، مسلمانان سنی و شیعی را که دیدگاه های او را قبول نداشتند، تکفیر می کرد. این در حالی است که ائمه اهل سنت به ویژه ابوحنیفه، تکفیر اهل قبله را جایز نمی شمارند.

پنجم: آنان فضایل انبیا و اولیای الهی را انکار می کنند. از نظر وهابی ها نه عیسی بن مریم می تواند بیماری را با اذن خدا شفا دهد و نه آصف بن برخیا می تواند تخت بلقیس را حاضر کند. و نه سلیمان فهم و درک زبان مورچه ها را دارد و نه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می تواند از آینده (غیب) خبر دهد. [34] دیگر مسلمانان با توجه به آیات قرآن که در این زمینه ها وارد شده است، همه این موارد را قبول دارند. [35]

هادی: درباره مواردی که ممکن است در طول سفر با آنها رو به رو شویم و با فرقه وهابیت، تفاوت نظر داریم کمی توضیح بده. در سخنرانی های داخل کاروان درباره مخالفت وهابیت با زیارت، نذر و توسل و شفاعت و عزاداری و ساخت بنا بر قبور چیزهایی شنیده ام.

درباره این چیزها کمی بیشتر توضیح بده و بگو آیا دیگر مذاهب نیز با آنها هم عقیده اند یا خیر؟ محمد: خوب گفتم. این ها از مواردی است که خواه ناخواه در مسیر سفر با آن رو به رو می

شوید، ولی بدانید که این مخالفت تنها از سوی وهابیان است و فرقه های دیگر با آن موافق نیستند. اگر به نظریه ها و مکتوبات اهل سنت و فرقه افراطی وهابیت توجه کنیم، می بینیم:

1. وهابیان زیارت قبر انبیا و اولیا و سفر به قصد زیارت قبور آن بزرگواران را حرام می دانند، ولی مذاهب چهارگانه بالاترین ثواب را برای زیارت قبر نبی و مسافرت برای آن قائلند. [36]
2. از نظر وهابی ها، سوگند دادن خداوند به حق مقام اولیا حرام و موجب شرک است، ولی حنفی ها و شافعی ها این امر را مکروه (نه حرام و نه شرک) می دانند. [37]
3. وهابی ها نذر برای مردگان و اهل قبور و اولیا را شرک می دانند، در حالی که اهل سنت می گویند اگر نذر برای بت نباشد، لازم الوفا است. [38]
4. از نظر وهابیت، توسل، شفاعت، تبرک جستن به پیامبر (صلی الله علیه وآله)، استغاثه و طلب حاجت از پیامبران و اولیا و جشن گرفتن میلاد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) جایز نیست، ولی تمام اهل سنت اینها را جایز می دانند.
5. وهابی ها گریه بر میت را جایز نمی دانند، ولی گروه شافعی قائل به جواز و حنابله قائل به مباح بودن هستند. [39]

6. وهابی ها ساخت بنا بر روی قبرها را حرام، ولی اهل سنت آن را مکروه می دانند. [40]
7. از نظر وهابی ها، عزاداری برای مردگان حرام است، ولی از نظر اهل سنت، تا سه روز مستحب و پس از آن، مکروه است. [41]

پس همان گونه که می بینی، اختلافات فاحشی بین وهابیت و اهل سنت وجود دارد.
- هادی: من شنیدم وهابی ها خیلی زود به دیگر مسلمانان حکم تکفیر می دهند و عملشان را بدعت می دانند. چرا این کار را می کنند و از نظر آنها چه چیزهایی بدعت است؟
- محمد: در آیین وهابیت، هر چیزی که با افکار آنان تطبیق نکند، آن را بدعت و شرک می دانند و بی درنگ حکم به تکفیر می دهند.
برای مثال:

1. سجده بر تربت بدعت است.
صالح فوزان، عضو هیأت افتای سعودی می نویسد:
"سجده بر تربت اولیا اگر به قصد تبرک و تقرب به اولیا باشد، شرک اکبر محسوب می شود و اگر مقصود، تقرب به خداوند متعال باشد، با اعتقاد به این که این تربت همانند زمین مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجدالأقصی فضیلت دارد، بدعت در دین به شمار می رود. [42]
2. برگزاری مراسم میلاد حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) بدعت است. بن باز، مفتی اعظم سعودی می نویسد:
"مراسم میلاد پیامبر گرامی جایز نیست؛ چون بدعت در دین محسوب می شود. رسول گرامی و خلفای راشدین و صحابه حضرت و دیگر تابعین، چنین مراسمی انجام نمی داده اند. [43]
3. برگزاری مراسم سوگواری پیامبران و صالحان بدعت است.
فتوای هیئت دایم افتای سعودی در پاسخ به پرسش درباره مراسم سوگواری می نویسد:
"مراسم سوگواری برای پیامبران و صالحان و همچنین مراسم بزرگداشت آنان جایز نیست و بدعت در دین و شرک به حساب می آید. [44]
4. جشن تولد نوزادان و سالگرد ازدواج بدعت است.
شیخ عثیمین از نویسندگان و فعالان گروه وهابیت می نویسد:
"برپایی مراسم جشن تولد برای اطفال از عادات و سنت های اسلامی نیست، بلکه از دشمنان به ارث برده شده است. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده است هر کس همانند دیگران شود، از آنان محسوب می گردد. [45]

مراسم جشن تولد می نویسد:

«و اعیاد الموالمید نوع من العبادات المحدثه فی دین الله فلا یجوز عملها لأى من الناس مهما كان مقامه أو دوره فی الحیاة»؛ [46] «جشن تولد (ولادت) بدعت در دین محسوب می شود و برای هیچ فردی جایز نیست، هر چند از شخصیت های برجسته جامعه و دارای موقعیت ممتاز باشد.»

هیئت افتایی که این گونه سخت گیری می کند، با کمال شگفتی در رابطه با برپایی مراسم جشن های دولتی می نویسد:

«اگر مقصود از مراسم برگزاری عید به خاطر مصلحت ملت و تنظیم امور کشور صورت پذیرد، همانند هفته پلیس و شروع سال تحصیلی و گردهم آیی کارمندان دولتی و امثال آنها که قصد تقرب و عبادت در آن نیست، مانعی ندارد و شامل نهی پیامبر - «من أحدث فی امرنا ما لیس منه فهو رد؛ هر کس در دستوره های دینی ما چیزی بیفزاید، مردود است» - نمی شود.» [47]

خواننده محترم شاید بتواند میان برگزاری مراسم ولادت ائمه یا جشن تولد و مانند آن با دیگر جشن های مراسم دولتی، که هر دو بدون قصد تقرب و عبادت انجام می شود، تفاوتی بیابد، جز این که فعل اول را شیعیان انجام می دهند.

5. دعا کردن در کنار قبر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به قصد اجابت، بدعت است.

شیخ صالح فوزان، عضو هیئت افتای سعودی می نویسد:

«رفت و آمد زیاد کنار قبر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و نشستن در آنجا و سلام گفتن به حضرت، بدعت به شمار می آید و همچنین دعا کردن به این نیت که شاید در آنجا به اجابت برسد، از بدعت ها به حساب می آید.» [48]

6. دست کشیدن به پرده کعبه بدعت است.

شیخ عثیمین از مفتیان و علمای بزرگ سعودی می نویسد:

«التبرک بثوب الکعبه و التمسح به من البدع لأنّ ذلك لم یرد عن النبی (صلی الله علیه وآله) [49]؛ تبرک جستن به پرده کعبه و دست کشیدن به آن بدعت به شمار می رود؛ چون از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) دستوری در این باره نرسیده است.»

7. اهدای ثواب نماز و قرآن به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و مردگان بدعت است.

لجنة دائم افتای سعودی می نویسد:

«لا یجوز أن تهب ثواب ماصّلت للمیت بل هو بدعة لأنّه لم یثبت عن النبی (صلی الله علیه وآله) و لا عن الصحابة رضی الله عنهم [50]؛ هدیه کردن ثواب نماز به میت بدعت است، چون از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و اصحاب در این باره چیزی نرسیده است.»

همچنین لجنة دائمی می نویسد:

«لا یجوز إهدا الثواب للرسول (صلی الله علیه وآله) و لا ختم القرآن و لا غیره لأن السلف الصالح من الصحابة به رضی الله عنهم و من بعدهم لم یفعلوا ذلك و العبادات توفیقیة [51]؛ همچنین اهدای ثواب و ختم قرآن برای رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) جایز نیست؛ چون اصحاب پیامبر و دیگران چنین کاری نکرده اند.»

8. قرائت قرآن برای میت بدعت است.

شیخ عثیمین از مفتیان و علمای بزرگ سعودی می نویسد: «اجتماع نزد مصیبت دیده و همچنین خواندن قرآن برای میت و توزیع خرما و گوشت از بدعت هایی است که باید از آن خودداری کرد، چون این کار سبب نوحه سرایی و گریه و حزن داغ دیدگان می شود و تلخی مصیبت برای همیشه در قلب آنان می ماند. من این گونه افراد را نصیحت می کنم که از این کار دست بردارند و توبه کنند.» [52]

9. قرائت قرآن و دعا به صورت دسته جمعی بدعت است؛
لجنة دائم افتای سعودی نوشته است:
"قرائت قرآن و همچنین خواندن دعا به صورت دسته جمعی پس از هر نماز بدعت است." [53]
10. آغاز کردن جلسات با آیات قرآن بدعت است.
شیخ عثیمین می نویسد:
"تَّخَاذُ افْتِتَاحِ النَّدَوَاتِ وَ الْمَحَاضِرَاتِ بِآيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ دَائِمًا كَأَنَّهَا سُنَّةٌ مَشْرُوعَةٌ فَهَذَا لَا يَنْبَغِي [54]؛
آغاز کردن جلسات و سخنرانی ها با آیات قرآن به صورت دائم در شرع وارد نشده است و
شایسته نیست."
11. ذکر با تسبیح بدعت است.
بن باز مفتی اعظم سعودی می نویسد:
"ذکر گفتن با تسبیح در شرع مطهر وارد نشده است، بهتر است به جای تسبیح، با انگشتان
دست ذکر گفته شود." [55]
12. رفتن به غار حرا بدعت است.
لجنة دائم افتای سعودی می نویسد: رفتن به غار حرا از شعائر حج و آداب اسلامی به حساب
نمی آید، بلکه بدعت و از اسباب شرک است و باید مردم را از این کار باز داشت. [56]
13. شهادت به کفر مسلمانان، شرط ورود به آیین وهابیت است.
احمد زینی دحلان، مفتی مکه مکرمه می نویسد:
"اگر کسی به مذهب وهابیت درمی آمد و قبلاً حج واجب انجام داده بود، محمد بن عبدالوهاب
به وی می گفت: باید دوباره به زیارت خانه خدا بروی؛ چون حج گذشته تو در حال شرک صورت
گرفته است و به کسی که می خواست وارد کیش وهابیت بشود، می گفت: پس از شهادتین
باید گواهی دهی که در گذشته کافر بوده ای و پدر و مادر تو نیز در حال کفر از دنیا رفته اند.
همچنین باید گواهی دهی که علمای بزرگ گذشته، کافر مرده اند. اگر گواهی نمی داد، وی را
می کشتند. او بر این باور بود که تمام مسلمانان در طول 12 قرن گذشته کافر بوده اند و هر
کسی را که از مکتب وهابیت پیروی نمی کرد، او را مشرک می دانست و خون و مال او را مباح
می کرد." [57]
- هادی: یک پرسش ساده دارم، بدعت با سنت چه فرقی دارد؟
راستی بهتر نیست به وهابیان، اهل بدعت بگوییم چون بدعت خیلی جاها به کمک آنها آمده
است.
- محمد: باید دانست که، سنت در لغت به معنای دستور، مقررات و قانون و در اصطلاح به
معنای قول و فعل و تقریر معصوم است. بدعت نیز در لغت به معنای عمل بی سابقه و جدید
است.
هر چیز تازه و نوظهوری که بدون سابقه انجام گیرد و در اصطلاح چیزی است که به دین افزوده یا
کاسته و به اسم دین تمام شود، در حقیقت، نوآوری در دین است در حالی که دلیل موجود از
آن در شرع نباشد.
هادی: پس منظورشان از بدعت این است که ما چیزهایی به جز قرآن و سنت را ملاک عمل
قرار می دهیم، در حالی که به شدت به حدیث ثقلین معتقد هستیم و جز قرآن و عترت، چیزی
را نمی پذیریم.
انگار محمد چیزی به یادش آمده باشد، یک باره پرسید: راستی "هادی" ساعت چند است؟
امشب قرار است که یکی از متخصصانی که درباره وهابیت تحقیق انجام داده است، در یک
نشست اعتقادی درباره کلیات عقاید فرقه وهابیت و بررسی شبهه های آنها سخنرانی کند.

نمی خواهم از این همایش علمی محروم شوم. چون در این جلسه ایشان بیشتر مطالبی را که به شما گفتم عالمانه تر و مفصل تر بررسی می کند. خوش به حالت شده هادی! هادی: الان ساعت 7 بعد از ظهر است. چنان درباره مذاهب دقیق و زیبا صحبت کردی که گذشت زمان را احساس نکردم. تازه داشتم لذت می بردم، بیشتر مطالبت برای من تازگی داشت، ولی آن جلسه کی برگزار می شود؟

محمد: این نشست مذهبی امشب بعد از نماز مغرب و عشا در "مؤسسه دینی ولایت" برگزار می شود. سخنران این جلسه، استاد فیاض است که واقعاً در این زمینه کار کرده و سال ها از متون دینی و بزرگان علمی ره توشه برچیده است. اگر مایل باشی، می توانیم در آن جلسه شرکت کنیم، تا بیشتر با عقاید وهابیت آشنا شوید. البته اگر کار مهمی ندارید؟ هادی: در کنار شما بودن و حضور در این نشست های علمی، برای من از هر چیزی دیگری مهم تر است.

محمد: همان طور که گفتم، از امروز تلاش می کنم به هر شکل ممکن، به تقویت پایه های دینی و مذهبی خودم پردازم و با دیدگاه های مذاهب دیگر آشنا شوم تا هنگام ضرورت بتوانم از عقاید دفاع کنم و گاهی هم اگر بتوانم، مثل شما در روشنگری دیگران مؤثر باشم، من با کمال میل آماده ام. محمد و هادی از مسجد خارج می شوند، ولی هادی آن قدر احساس سبکی می کند که تو گویی بر بال فرشتگان گام برمی دارد.

او در درون خود از اینکه ساعت اخیر عمر خود را با اشتیاق به بهره گیری از دانش و معرفت دوست خوبی چون محمد گذرانده است، احساس شادمانی می کند. او خود را مدیون دوستش می بیند و از عمق جان برایش دعا می کند.

اینک با کمک محمد دریچه ای نو از علم و معرفت به رویش گشوده شده است. هر دو به آرامی وارد مکان همایش می شوند. جوانانی نورانی، با وقار و مصمم را در آنجا مشاهده می کنند که برای یادگیری مبانی دینی و مذهبی با اشتیاق، خود را آماده شنیدن مباحث علمی کرده اند. بعضی از آنها با محمد سلام و احوال پرسی می کنند. هادی می خواهد عقربه های ساعت به سرعت نور حرکت کنند تا هر چه زودتر این ده دقیقه باقی مانده سپری شود، ولی لحظات انتظار چه سخت می گذرد.

ناگهان ترتب صلوات فضای نشست علمی را معطر می سازد و استاد فیاض با تبسمی ملکوتی و ادای احترام حاضران، سخنرانی خود را با نام و یاد خدا آغاز می کند. البته قرار نیست هر آنچه را استاد فرموده است، بنویسم، ولی آنچه من از جلسه به اندازه فهم و توانایی های علمی ام، از عقاید وهابیت برداشت کردم، چنین بود. ایشان ابتدا درباره توحید و شرک از منظر وهابیت سخن گفتند.

توحید از منظر وهابیت

اساسی ترین محورهای اعتقادی وهابیت درباره توحید و خداشناسی که با ما شیعیان و اهل سنت تفاوت فاحش و اساسی دارند، عبارتند از:

1. اعتقاد به جسمانیت خداوند و رؤیت حسی او

ابن تیمیه، با استدلال به ظاهر آیات و روایات رساله "عقیده الحمویه" می گوید:

"خداوند می شنود. آگاه است. سخن می گوید. خشنود و غضبناک می شود. می خندد و روز قیامت در حال خنده بر بندگان خود تجلی می کند و هر شب هر طور که بخواهد، به آسمان دنیا فرود می آید و می گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند و من اجابتش کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را ببخشم؟ آیا توبه کننده ای هست که توبه او را بپذیرم؟ خداوند این کار را تا طلوع

فجر انجام می دهد. هر کس فرود آمدن خدا را بر آسمان دنیا انکار یا تأویل کند، بدعت گذار و گمراه است. [58]

ابن بطوطه از عالمان هم عصر ابن تیمیه هم می گوید: "من در دمشق بودم، روز جمعه بود. ابن تیمیه در مسجد جامع این شهر برای مردم موعظه می کرد که من نیز در مسجد حضور یافتم. وی در بین سخنانش گفت: خداوند همچنان که من از پله این منبر فرود می آیم، به آسمان دنیا فرود می آید. این بگفت و یک پله از منبر فرود آمد. چون این سخن بر زبان جاری کرد، فقیهی مالکی به نام ابن الزهرا به او اعتراض و سخنش را انکار کرد.

سخنان ابن تیمیه را در نوشته ای به اطلاع ملک ناصر رساندند. ملک ناصر فرمان داد ابن تیمیه را به زندان انداختند و او در زندان از دنیا رفت." [59]

وهابی ها در پیروی از ابن تیمیه و با استدلال به ظاهر بعضی از آیات و روایات، برای باری تعالی اعضا و جوارح اثبات می کنند.

آلوسی از طرفداران سرسخت وهابیت می گوید:

"وهابی ها می گویند: روز قیامت، خدا به صحرای محشر می آید؛ زیرا خود او فرموده است: "وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا" [60] و خداوند به هر یک از آفریده های خود هر طور که بخواهد نزدیک می شود. همچنان که فرموده است: "... وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ" [61] آنان به موجب آیه "بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ" [62]، دو دست و از ظاهر آیه "وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ يَا عَيْنِنَا" [63]، دو چشم و از آیه "فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ" [64]، صورت و چهره برای خدا اثبات می کنند! [65]

یکی از نکته هایی که از سخنرانی استاد فیاض برداشت کرده ام، این بود که ابن عبدالوهاب هم در کتاب التوحید، برای اثبات انگشتان برای خدا، این روایت را از ابن مسعود نقل می کند: "دانشمندی یهودی به حضور پیامبر عرض کرد: ای محمد! (ما در کتاب های خویش) دریافتیم که (روز قیامت) خداوند تمام آسمان ها را بر یک انگشت، زمین ها را بر یک انگشت و درخت ها را بر یک انگشت، آب را بر یک انگشت، خاک را بر یک انگشت و دیگر آفریده ها را بر یک انگشت قرار می دهد و می فرماید: تنها من پادشاهم.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) با تصدیق این گفته خندید، به گونه ای که دندان مبارکشان نمایان گشت.

سپس این دو آیه مبارکه را تلاوت فرمود: "وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا" [66] و خدا را آن چنان که باید، به بزرگی نشناخته اند و حال آنکه روز قیامت زمین یک سره در قبضه (قدرت) اوست. [67]

وی پس از نقل روایت های متعدد برای اثبات اعضا و جهت برای خداوند از مجموع آن نتیجه می گیرد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفته های دانشمند یهودی را با تبسم تأیید کرد و این حدیث بر اثبات دست برای خداوند صراحت دارد! [68]

البته محمد بن عبدالوهاب نظر خود را بر اساس دیدگاه اسلاف خود به ویژه ابن تیمیه پایه گذاری کرده است. یکی از مسائلی که "ابن تیمیه"، بنیان گذار فکری وهابیت به نشر آن پرداخت، جسمانیت خداوند متعال و اثبات لوازم جسمانیت مانند قرار گرفتن بر کرسی و خندیدن و راه رفتن و مانند اینها بود. وی می گوید:

"در کتاب خدا و سنت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین در گفتار سلف امت (صحابه) و پیشوایان دینی نیامده است که خداوند جسم نیست و صفات او از جسمانیت و عرض بودن منزّه است و انکار معنایی که شرع و عقل آن را نفی نکرده، نوعی نادانی و گمراهی است!" [69]

وی همچنین می گوید:

«و لیس فی کتاب الله و سنّة رسولہ و لا قول احدٌ من سلف الأمة و ائمّتها أنّہ لیس بجسم [70]؛ در کتاب خدا و سنت رسول اکرم (صلّی الله علیه وآله) و همچنین در گفتار سلف امت (صحابه) و پیشوایان دینی نیامده است که خداوند جسم نیست.»
خنده خدا

استاد فیاض فرمود:

«خدای وهابیت به عقیده ابن تیمیه در رساله عقیده الحمویة چنین است: خداوند می خندد و روز قیامت در حال خنده بر بندگان خود تجلّی می کند.» [71]

پایین آمدن خدا از عرش

استاد بزرگوار از قول ابن تیمیه می گوید:

«هر شب هر گونه که بخواهد، به آسمان دنیا فرود می آید و می گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند و من اجابتش کنم و آمرزش خواهی هست که او را ببخشم... خدا این کار را تا طلوع فجر انجام می دهد. وی پس از نقل این مطلب می نویسد: "فمن أنکر النّزول أو تأوّل فهو مبتدعٌ ضالٌّ"؛ هر کس فرود آمدن خدا را به آسمان دنیا انکار یا توجیه کند، بدعت گذار و گمراه است.» [72]

قابل رؤیت بودن خدا

ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنّة» که در ردّ کتاب «منهاج الکرامّة» علامه حلّی نوشته است، می نویسد:

«عموم منسوبین به اهل سنت برای اثبات رؤیت خدا اتفاق دارند و اجماع سلف بر این است که ذات احدیت را در آخرت، با چشم می تواند دید، ولی در دنیا نمی توان دید.» [73]

ناله کرسی به دلیل سنگینی خدا

نکته دیگر در سخنان استاد این بود که از قول سیوطی در این باره گفت:

«زنی خدمت رسول اکرم (صلّی الله علیه وآله) رسید و عرض کرد دعا کن خداوند مرا وارد بهشت سازد. رسول گرامی اسلام خدا را به عظمت یاد کرد و فرمود: کرسی خداوند سراسر آسمان و زمین را فراگرفته است و هنگامی که خداوند روی کرسی قرار می گیرد، به دلیل سنگینی حق، ناله ای همانند ناله بچه شتر از کرسی خارج می شود.» [74]

نشستن پیامبر وهابیت در کنار خدا

«ابن قیم» شاگرد ابن تیمیه می نویسد:

«خداوند روی عرش می نشیند و رسول اکرم (صلّی الله علیه وآله) نیز در کنار او می نشیند و این همان مقام محمود و شایسته ای است که قرآن وعده داده است.» [75]

دویدن خدای وهابیت

لجنة افتای سعودی درباره صفت هروله گفته اند که صفت هروله (دویدن) خدا در حدیث قدسی که بخاری و مسلم نقل کرده اند، آمده است. خداوند فرموده است:

«اگر بنده ای یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع (نیم متر) به او نزدیک خواهم شد و اگر او یک ذراع به طرف من بیاید، من به قدر فاصله دو کف دست (بیش از یک متر) به او نزدیک خواهم شد. اگر او قدم زنان به طرف من بیاید، من دوان دوان به طرف او خواهم رفت.» [76]

استاد در ادامه گفت: این نظریه بیشتر در میان فرقه وهابیت دیده می شود و بسیاری از علما و فرقه های اهل سنت این عقیده را نمی پذیرند و حتی آن را رد می کنند.

همانگونه که گفته شد، این سخنان ابن تیمیه و وهابیت، مخالف کتاب و سنت است، ولی بعضی از اهل سنت با این عقیده مخالفند. بیهقی از شخصیت های علمی اهل سنت می گوید:

«احمد بن حنبل نظریه قائلین به جسمانیت حق تعالی را باطل دانسته و گفته است: اسم‌ها از شریعت و لغت گرفته می‌شود و اهل لغت کلمه «جسم» را در برابر چیزی که قرار داده‌اند، که دارای طول، عرض، ارتفاع، ترکیب و صورت باشد.

خداوند متعال از تمامی این‌ها منزّه است و شایسته نیست که او را جسم بنامیم؛ زیرا او از هر گونه معنا و مفهوم جسم، خارج است و در شریعت نیز این لفظ وارد نگردیده است. بنابراین، عقیده به جسمانیت باطل است.» [77]

علمای دیگر اهل سنت مانند قرطبی پس از نقل سخنان دیگر عالمان درباره مجسمه می‌گوید: «و الصحیح القول بتکفیرهم، إذ لا فرق بینهم و بین عبّاد الأصنام والصور [78]؛ قول صحیح این است که قائلین به جسمانیت حقل تعالی کافر هستند؛ زیرا میان آنان و بت پرستان و چهره پرستان تفاوتی نیست.»

نوّی از علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید:

«قِمَمٌ یَکْفَرُ مِنْ یَجَسِّمُ تَجَسِّمًا صَرِیحًا وَ مِنْ یَنْکُرُ الْعِلْمَ بِالْجَزْئِیَّاتِ [79]؛ از جمله کسانی که کفر آنان ثابت است، قائلین به جسمانیت حق تعالی کسانی است که علم به جزئیات او را انکار می‌کنند.»

عبدالقاهر بغدادی (متوفای 429) از متکلمان بلند آوازه اهل سنت می‌گوید:

«اهل سنت اجماع دارند که خداوند متعال را نه مکانی در بر گرفته است و نه زمانی بر وی می‌گذرد. ذات اقدسش فراتر از زمان و مکان است، بر خلاف قول باطل شهابیه و کرامیه که می‌گویند: ذات اقدس ربوبی با عرش در تماس است. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: خداوند، عرش را به خاطر قدرت نمایی آفریده، نه برای جایگاه خویش.» [80]

ابن نجیم (متوفای 970 هـ. ق.) از فقیهان بزرگ اهل سنت می‌گوید:

«والمشبهة إن قال: إن لله یبدأ أو رجلاً كما للعباد فهو کافر و إن قال: إنّه جسم لا کالأجسام فهو مبتدع [81]؛ مشبهه (آنان که خداوند را به بندگان تشبیه می‌کنند) اگر بگویند که خداوند همانند بندگان دست و پا دارد، کافر هستند و اگر بگویند خداوند جسم دارد، ولی نه مانند اجسام، بدعت گذار است.»

نظریه مخالف علمای اهل سنت در این باره فراوان است. از آن میان، سخن غزالی، عالم بلند آوازه اهل سنت و شهرستانی را واپسین کلام قرار می‌دهیم. غزالی می‌گوید:

«اگر کسی به ذهنش خطور کند که خداوند تعالی دارای جسمی هست که از عضوهای متعدد تشکیل یافته، بت پرست است؛ زیرا هر جسمی، مخلوق و آفریده شده است و به اجماع تمام علما و پیشوایان دینی در تمام زمان‌های پیش و نزدیک، پرستش مخلوق، کفر و بت پرستی است.» [82]

شهرستانی این عقاید را برگرفته از اسرائیلیات می‌داند و در ملل و نحل می‌نویسد:

«بسیاری از یهودیان که به طرف اسلام کشیده شدند، احادیث متعددی را در جسمانیت حق تعالی ساختند و وارد شریعت اسلامی کردند و تمامی احادیث تجسیم از تورات سرچشمه گرفته است.» [83]

استاد فیاض ادامه داد:

باید به وهابیون گفت: چگونه قائل به تجسیم هستید، در حالی که «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» [84] و «وَلَمْ یَكُنْ لَهِوَ كُفْوًا أَحَدٌ» [85]، «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» [86]، «اللَّهُ الصَّمَدُ» [87] از آیات الهی‌اند و شما آن را انکار می‌کنید. بر اساس آرای شما باید آن چه علمای اهل سنت مانند امام حنبل؛ نووی، ابن نجیم، غرابی، حاکم نیشابوری و ذهبی و دیگران به آن شهادت داده‌اند، خارج از سنت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) باشد.

آیا نظر شما درست است یا اهل سنت؟

وقتی با اصل اول عقاید اسلامی، این قدر بین شما و اهل سنت فاصله وجود دارد، چه طور خود را از آنها می دانید، مگر نه اینکه ابن تیمیه، بنیانگذار فرقه وهابیت به دلیل همین عقاید باطل و تجسیم، به زندان محکوم شد.

ابوالفداء در تاریخ خود در این باره می نویسد:

«استدعی تقی الدین أحمد بن تیمیه من دمشق الی مصر و عقد له مجلس و أمسک و أودع الاعتقال بسبب عقیدته فأنه کان یقول بالتجسیم [88]؛ ابن تیمیه از دمشق به مصر احضار شد و پس از محاکمه، وی را دستگیر و به سبب عقیده اش زندانی کردند؛ زیرا معتقد بود خداوند متعال جسم دارد.»

همچنین بعضی از علمای شاخص اهل سنت مانند ابن حجر عسقلانی و قاضی مالکی اعلام کردند: «فقد ثبت کفره؛ کفر ابن تیمیه ثابت است.» [89] اینک قضاوت با شما - خواننده - است، چگونه عقیده کسی که علمای اهل سنت به تکفیر وی فتوا داده اند، معیار تشخیص توحید و شرک یا تعیین بدعت است؟

چگونه پیروانش می توانند به بهانه های پوشالی مانند گرایش شیعیان به توسل، برپایی عزاداری، اعتقاد به تحریف قرآن و مانند آن، به پیروان ناب ترین عقیده که بر گرفته از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است، تهمت کفر و شرک و بدعت بزنند؟

آیا سزاوار نیست که فرقه وهابیت ابتدا کاستی های خود را برطرف کند و عقاید خود را دست کم با آموزه های اهل سنت تطبیق دهد. به یقین، در این صورت، به راحتی به دیگر فرقه های اسلامی برچسب تکفیر نخواهد زد. مطمئناً آنچه سبب شده است فرقه وهابیت چنین تصمیمی بگیرد، همین دیدگاه های نادرستی است که ابن حنبل، ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب به این فرقه تزریق کرده اند.

چگونه می توان شیعیان را که به اصول اساسی اسلام؛ یعنی اصول دین معتقدند، مشرک، بدعت گذار و کافر دانست. بی شک، استنباط فقهی وهابیان در دیدگاه اسلامی هیچ ریشه ای ندارد و از نظریه های مطرود ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب گرفته شده است.

سپس استاد فیاض ادامه داد: البته می توان به موارد اختلافی یا عقاید سخیف وهابیت پرداخت. البته بنده می خواهم به نکاتی پردازم که در ایام سفر حج بیشتر با آن درگیرید. همه شما خواه ناخواه به زیارت قبر نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله) و ائمه مظلوم بقیع (علیهم السلام) مشرف می شوید و در این مورد عوامل تندرو فرقه وهابیت با برخوردهای تند و زننده با شما رو به رو می شوند. از این رو، از میان انبوه مشکلات فقهی و اعتقادی گروه وهابی به مسأله زیارت قبور خواهیم پرداخت.

یکی از عقاید وهابیان عادی جلوه دادن مقامات پیامبران و اولیای الهی و کاستن از جایگاه و مقام آنان است. از نظر ابن تیمیه، پیامبران و اولیای الهی پس از مرگ، کوچک ترین تفاوتی با افراد عادی ندارند. به گفته وی: «آیسَ فی وجود القبور أمان؛ قبرها نمی تواند پناهی برای امت باشد.» [90] حتی وی مشاهده قبر پیامبر را نیز ممنوع می دانست. [91] با بهره گیری از همین عقیده خاص است که مأموران، اطراف قبر مطهر نبوی حضور دارند و نمی گذارند کسی آن جا بایستد.

بر اساس دیدگاه ابن تیمیه، هر گونه مسافرت به قصد زیارت قبور انبیا، صالحان و نذر کردن، سوگند خوردن و بوسیدن و مسح کردن مزار آنان حرام و مایه شرک است. به نظر ابن تیمیه، هر کس به قصد زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) مسافرت کند و هدف اصلی سفر او، رفتن به مسجد آن حضرت نباشد، از اجماع مسلمانان مخالفت کرده و از شریعت سیدالمرسلین خارج

است. [92] به نظر او، هر گونه زیارت قبور، چه قبر پیامبر و غیر آن شرک و حرام است. [93] وی می نویسد:

“مسح و بوسیدن هر قبری و لو قبر پیامبران شرک است. [94] دست گذاشتن روی قبر پیامبر و بوسیدن قبر، جایز نیست و مخالف توحید است.” [95]

به دلیل همین عقاید بدعت آمیز، اهل سنت بر (ابن تیمیه) شوریدند. او بارها دستگیر شد و به زندان افتاد و ده ها کتاب بر ردّ اندیشه های وی نگاشته شد. با وجود این همه مخالفت ها، بعدها محمد بن عبدالوهاب به تأیید نظریه ابن تیمیه پرداخت و یکی از علمای آنان حتی ادعای اجماع کرد و گفت:

“به اجماع علما، استلام (دست مالیدن) قبور انبیا و غیر این ها (یعنی اولیا و ائمه معصومین) (علیهم السلام) و مسح (تبرک) آن و نماز خواندن و دعا کردن نزد این قبور جایز نیست؛ زیرا این عمل، شرک و عبادت بت هاست.” [96]

به نظر او، عبدالوهاب هم می گفت که هر گونه نذر کردن برای غیر خدا و پناه بردن و استغاثه به غیر خدا و خواندن غیر خدا شرک است. [97] توسل به میت و طلب حاجت از او همان چیزی است که بت پرستان در زمان جاهلیت انجام می دادند. [98] محمد بن عبدالوهاب در نظریه دیگری گفت:

“نماز خواندن در مساجدی که بر قبور انبیا و صالحان بنا شده است، جایز نیست و بنای مسجد بر قبور حرام است.” [99]

همین عقیده محمد بن عبدالوهاب پایه ای شد تا وهابیت برای تخریب بنای قبرهای ائمه بقیع دست به کار شوند. حتی بعضی از آنها اندیشه تخریب گنبد خضرا را در سر می پروراندند که اگر ترس از مسلمانان سراسر جهان اسلامی نبود، نه تنها از این کار خودداری نمی کردند، بلکه آن را بالاترین ثواب برای خود می شمردند.

جای سؤال است که چرا وهابیون با توجه به خشم و اندوه فراوان شیعیان، دست به تخریب بقعه های ائمه بقیع و دیگر ابنیه مذهبی زدند؟ شاید نظریه بعدی آنان، پاسخ این پرسش را در دل خود داشته باشد.

2. انکار فضایل اهل بیت (علیهم السلام)

یکی از باورهای سلفی ها و وهابیان، انکار فضایل مسلمّ اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است که در صحاح و مسانید اهل سنت بر این فضایل تأکید شده است. با این همه، ابن تیمیه در کتاب “منهاج السنّة”، احادیث مربوط به فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و خاندان وی را که بسیاری از محدثان به آنها تصریح کرده اند، بدون هیچ مدرکی انکار می کند و همه را مجعول می داند. برای نمونه به باور وی:

الف: به اتفاق اهل علم نزول آیه “إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ” [100] درباره علی (علیه السلام) دروغ است. [101]

این در حالی است که بیش از 64 محدث و دانشمند مسلمان به نزول آن درباره امام علی (علیه السلام) تصریح کرده اند. [102]

ب: نزول آیه “قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى” [103] درباره خاندان رسالت دروغ است. [104] در حالی است که بیش از 45 محدث و دانشمند مسلمان همین آیه را نقل کرده اند. [105]

در پایان بخش اول سخنانم باید بگویم که بقای مذهب وهابیت در مخالفت با اعتقادات تشیع به گونه ای و دیگر مسلمانان به روش های دیگر است.

مهم ترین تکیه کلام وهابیان چهار چیز است:

- 1 - کفر
- 2 - شرک
- 3 - کذب
- 4 - بدعت

هر جا که مسلمانان در پاسخ به آنها با تأکید بر روایتی، استدلالشان را محکوم می کنند، بی درنگ از واژه "کذب" مدد می گیرند.

محمد بن عبد الوهاب در رساله "کشف الشبهات" بارها مسلمانان را مشرک، کافر، بت پرست، مرتد، منافق، منکر توحید، دشمن توحید، دشمنان خدا، اهل باطل، نادان و شیاطین خوانده است و تصریح کرده است که مشرکان زمان ما (مسلمانان) غلیظ تر از مشرکان و بت پرستان گذشته اند؛ چون مشرکان گذشته در حال رفاه، شرک می ورزیدند و هنگام گرفتاری اخلاص می ورزیدند، ولی مشرکان زمان ما در هر دو حالت به خدا شرک می ورزند. [106]

در اینجا استاد فیاض از حاضران برای حوصله ای که در شنیدن عقاید وهابیت و بررسی چند شبهه از آنها به خرج دادند سپاس گزاری کرد.

بخش اول سخنرانی استاد فیاض به پایان رسید و مجری مراسم برای استراحتی کوتاه، حاضران را آزاد گذاشت. با این حال، بیشتر افراد غرق در افکارشان بودند که در محور سخنان ارزشمند استاد دور می زد. آنان با یکدیگر گفت و گویی آرام و صمیمی داشتند. من هم مثل آنها در فکرهایم غوطه ور بودم. سپس محمد که حال مرا دید، گفت: چه شده است هادی؟ بدجوری توی لاک خودت فرو رفتی.

گفتم: راستش تصمیم گرفتم دو تا کار مهم انجام بدهم. محمد گفت: چه کاری؟

گفتم: اول این که تصمیم گرفتم تمام گفت و شنودهایم با شما و این جلسه ارزشمند را مکتوب کنم و در اختیار دیگران قرار دهم. بنابراین، یک زحمت برای شما دارم و آن اینکه یادداشت هایتان را که با تکیه به آنها این مطالب ارزشمند را بیان کردید، در اختیارم قرار دهید. نوار سخنرانی استاد را هم پیاده می کنم. پیشنهاد دیگری هم به استاد عزیز دارم که در پایان نشست با ایشان در میان می گذارم.

محمد گفت: چه فکر خوبی است. نگارش یک متن مختصر برای حاجیان بسیار پسندیده است. امام علی (علیه السلام) می فرماید: "العلم صید و الكتاب قید؛ علم مثل صید است و نوشتن مانند بستن آن است."

پیشنهاد دیگران چیست؟ گفتم: محمد! اگر اجازه بدهید، آخر جلسه می گویم. محمد خندید و گفت: آن وقت با هم برای صرف نوشیدنی خنک مکان جلسه را ترک کردیم. نیم ساعت تنفس خیلی زود گذشت. حتی عده ای زودتر از موعد مقرر به محل نشست بازگشتند. گویا فکر می کردند با دیر رسیدن، از دریافتن نکته ای باز می مانند. من و محمد هم به حاضران پیوستیم.

استاد فیاض با متانت و آرامشی خاص پشت تریبون قرار گرفت. موضوع جلسه ساعت دوم، نقد و بررسی مهم ترین اندیشه های وهابیت مانند معیار توحید و شرک، توسل و تبرک جستن و زیارت قبور و ساختن بنا بر قبور بود.

استاد فیاض با توجه به محدودیت وقت، مباحث خود را در چند محور مطرح کرد. ایشان فرمود: پس از آشنایی بسیار مختصر، اینک زمان آن رسیده است تا با بعضی از شبهه های وهابیت آشنا شویم. از این رو، پیرامون چند موضوع مهم با شما سخن می گویم:

1 - مفهوم عبادت و معیار شرک در عبادت

همه می دانیم که یکی از مراتب توحید، توحید در عبادت است؛ یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداست. عبادت در لغت هم به معنای فروتنی و خاکساری است. و در اصطلاح به معنای کرنش در برابر موجودی است که او را اله، ربّ و خالق هستی می دانیم. خالقی که امور تکوینی (خلق) رزق، زنده کردن و میراندن و امور تشریحی (قانون گذاری، شفاعت و مغفرت) همه به دست اوست.

بنابراین، عبادت برای کسی است که اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت و قدرت مطلقه او داشته باشیم. اگر کرنش بدون این قصد و اعتقاد باشد و تنها برای تعظیم و بزرگداشت باشد، در این حالت، انسان خاضع، نه مشرک است و نه عملش، شرک آمیز. و همین نکته ظریف، اساسی ترین تفاوت میان وهابیت و شیعیان و دیگر فرقه های اسلامی در مسأله توحید عبادی است. مسلمانان در تعریف توحید عبادی می گویند: "توحید عبارت است از منحصر دانستن خداوند سبحان به عبادت." [107] آن گاه در تعریف عبادت می گویند: "عبادت، نهایت خضوع و خاکساری است و این کلمه تنها در مورد خضوع برای خداوند به کار می رود." [108]

باید بدانیم که تفاوت ما با وهابیان در اختلاط معنای لغوی و اصطلاحی عبادت است. آنان عبادت را به معنای لغوی؛ یعنی مطلق خضوع و خاکساری گرفته اند و با این تعریف، دایره شرک از منظر آنان خیلی گسترده شده است. بر اساس این تعریف، آنان هر گونه زیارت قبور، توسل، شفاعت از پیامبران و اولیا را شرک می شمارند و اصلاً به معنای اصطلاحی عبادت؛ یعنی اعتقاد به اولوهیت و ربوبیت کاری ندارند.

این در حالی است که شیعیان و دیگر فرقه های اسلامی، نیت عمل در عبادت را شرط درستی و نادرستی آن می شمارند. اگر کرنش در دایره اعتقاد به الوهیت و استقلال نباشد، شرک نیست، بلکه نوعی تعظیم و تکریم است، مانند خضوع در مقابل اولیای الهی یا فرزند در برابر پدر. در کریمه قرآنی هم آمده است:

"وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ" [109]؛ و (یاد کن) زمانی که به فرشتگان گفتیم: "برای آدم سجده و خضوع کنید." پس همگی سجده کرده، جز ابلیس. البته این آیه، دلیل محکمی است بر اینکه هر تعظیمی در برابر غیر خدا، عبادت شمرده نمی شود. در آیه دیگری آمده است:

"وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ" [110]؛ پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی در مقابل او به سجده افتادند. گفت: پدر! این تعبیر خوابی است که پیش تر دیدم.

در این آیه هم صرف سجده کردن عبادت شمرده نشده است. همه می دانیم که این سجده برای عبادت یوسف نبود؛ زیرا در میان سجده کنندگان، حضرت یعقوب (علیه السلام) نیز حضور داشت که در توحید، با اخلاص بود. همچنین اگر به یوسف سجده می شود، خود او نیز به این کار راضی نبود و آنان را از این کار باز می داشت.

از آنچه گذشت، درمی یابیم که صرف خضوع، خاکساری، تکریم و احترام به انبیا و اولیای الهی، عبادت نیست تا انجام دهنده آن را مشرک بدانیم.

اگر این تیمیه راه احتیاط را در پیش می گرفت و به کفر و شرک توسل جوینده حکم نمی کرد، امروزه وهابیت با پیروی از او، مسلمانان را تکفیر نمی کردند و خون و مال و آبروی آنان را حلال نمی شمردند. آن هم به بهانه جرمی (!) که خداوند آن را موجب خروج از دین و کافر شدن نمی داند، بلکه آن را حلال و جایز می داند. چگونه می توان با تحکم به افرادی نسبت کفر داد و از نیت آنان پرده برداشت و با مکابره نیتشان را از خودشان بهتر دریافت.

استاد فیاض فرمود: از این مسئله نقبی می زنیم به توسل از نگاه شیعیان. در ادامه، برای

آشنایی بیشتر آن را کالبد شکافی می کنیم و خواهیم دید که توسل از منظر شیعه و اهل سنت پذیرفته شده است و تنها وهابیت با آن مخالفند.

2 - توسل

توسل را به سه دسته می توان تقسیم کرد:

الف: توسل به اعمال صالح

جلال الدین سیوطی در ذیل آیه "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ" [111]؛ ای مؤمنان، پرهیزکار باشید و به سوی خدای بزرگ وسیله فراهم سازید و در راه او مبارزه کنید. باشد که رستگار شوید، چنین روایت کرده است:

"عن قتادة في قوله تعالى "وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ": قال: تقربوا إلى الله بطاعته و العمل بما يرضيه [112]؛ قتاده در مورد آیه "وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ" می گوید: با اطاعت خدا و عملی که مورد خشنودی وی باشد، به پروردگار نزدیک شوید."

ب: توسل به دعای بندگان شایسته

خداوند در قرآن کریم از زبان برادران یوسف می فرماید:

"قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ" [113]

(فرزندان یعقوب به پدر خویش) گفتند: ای پدر، از خدای بزرگ بخشایش گناهان ما را بخواه که ما در اشتباه به سر می بردیم. (یعقوب) گفت: به زودی، از پروردگار خود برای شما بخشایش می خواهم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.

از این آیه به روشنی درمی یابیم که فرزندان یعقوب به دعا و استغفار پدر خویش متوسل شدند و آن را وسیله بخشودگی خود دانستند. حضرت یعقوب نیز نه تنها به توسل آنان اعتراض نکرد، بلکه به آن ها وعده دعا و استغفار هم داد.

ج: توسل به شخصیت های معنوی آبرومند نزد خدا

احمد بن حنبل در مسند خود از عثمان بن حنیف چنین روایت می کند:

"إِنَّ رَجُلًا ضَرِيرَ الْبَصَرِ أَتَى النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ ادْعُ اللَّهُ أَنْ يَعْفِينِي، قَالَ إِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ لَكَ وَ إِنْ شِئْتَ أَخَّرْتُ ذَاكَ فَهُوَ خَيْرٌ، فَقَالَ أَدْعُهُ فَأَمْرُهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيُحَسِّنُ وَضُوءَهُ فَيُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ وَ يَدْعُو بِهَذَا الدَّعَاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ وَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدِ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ، فَتَقْضِي لِي اللَّهُمَّ شَفْعَهُ فِي. [114]

مردی نابینا نزد پیامبر گرامی اسلام (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمد و عرض کرد: از خدا بخواه تا مرا عافیت بخشد. پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: اگر می خواهی دعا کنم و اگر مایل هستی، به تأخیر می اندازم و این بهتر است. مرد نابینا عرض کرد: دعا بفرما. پیامبر گرامی او را فرمان داد تا وضو بگیرد و در وضوی خود دقت کند و دو رکعت نماز بگزارد و این چنین دعا کند: پروردگارا! من از تو درخواست می کنم و به وسیله محمد، پیامبر رحمت به تو روی می آورم. ای محمد، من در مورد نیازم به وسیله تو به پروردگار خویش متوجه می شوم تا حاجتم را برآورده فرمایی. خدایا! او را شفیع من گردان.

محدثان در درستی این روایت اتفاق نظر دارند.

محمد نسیب الرفاعی در کتاب التوصل الی حقیقة التوسل می نویسد:

"لا شكّ أن هذا الحديث صحيح و مشهور... و قد ثبت فيه بلا شكّ و لا ريب ارتداد بصر الأعمى بدعاء رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) له [115]؛ تردیدی نیست که این حدیث، صحیح و مشهور است. در این روایت ثابت شده است که با دعای رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بینایی آن

مرد نابینا به وی بازگشت.

از این روایت برمی آید که توسل به پیامبر گرامی برای برآورده شدن نیاز به وسیله وی، جایز است. وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به آن مرد نابینا فرما داد تا آن گونه دعا کند و با وسیله قرار دادن پیامبر بین خود و خدا از پروردگار جهان درخواست کند. این معنا همان توسل به اولیای الهی و عزیزان درگاه خداوند است.

البته روایت ابو عبدالله بخاری در صحیح خود هم قابل توجه است و به مسأله توسل مقبولیت بیشتری می بخشد:

«إِنَّ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ إِذَا تَحَطَّوْا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلِبِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِينَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِينَا فَاسْقِنَا قَالَ فَيَسْقُونَ. [116] هرگاه قحطی رخ می داد، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب - عموی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) طلب باران می کرد و می گفت: خدایا، در زمان حیات پیامبر به او متوسل می شدیم و باران رحمت خود را بر ما نازل می فرمود. اکنون به عموی پیامبر به سوی تو متوسل می شویم تا ما را سیراب کنی و سیراب می شدند.»

از منظر رهبر مذهب شافعی نیز اصل توسل پذیرفتنی است. شافعی نیز در این دو بیتی، به این حقیقت اشاره می کند.

آل النبی ذریعتی هم إليه وسیلتی

أرجو بهم اعطى غداً بیدی الیمین صحیفتی [117]

خاندان پیامبر، وسیله من به سوی خدا هستند، امیدوارم که به خاطر آنان، نامه عملم به دست راستم داده شود.

علمای دیگر اهل سنت نیز بر این امر صحه گذاشته اند. به دلیل اهمیت مسأله توسل، به چند مورد دیگر هم اشاره می کنیم:

نورالدین سمهودی می نویسد:

«استغاثه و شفاعت و توسل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و جاه و برکت او نزد خداوند از کردار انبیا و سیره سلف صالح بوده و در هر زمانی انجام می گرفته است؛ چه قبل از خلقت و چه بعد از آن. حتی در حیات دنیوی و در برزخ. هرگاه توسل به اعمال صحیح است، همان گونه که در حدیث غار آمده، توسل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اولی است.» [118]

قسطلانی می نویسد: «بر زائر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سزاوار است که زیاد دعا و تضرع و استغاثه، طلب شفاعت و توسل به ذات پاک رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کند.» [119]

الحاج ابو عبید الله عبدی مالکی نیز می نویسد: «مردی ای که به زیارتش می رویم، اگر از کسانی باشد که امید برکت از او می رود، باید به او توسل جست و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در رأس آنها است.» [120]

زینی دحلان می نویسد: «هر کس که ذکرهای پیشینیان و دعاها و اوراد آنان را دنبال کند، در آنها مقدار زیادی از توسل به ذوات مقدسه می یابد و کسی بر آنان ایراد نگرفت تا این که این منکران (وهابیان) آمدند و اگر قرار باشد که نمونه های توسل را جمع کنیم، کتابی عظیم می شود.» [121]

دکتر عبدالملک سعدی نوشته است: هر گاه کسی بگوید: «اللهم انی توسلت إلیک بجاه نبی أو صالح»، کسی نباید در جواز آن شک کند؛ زیرا جاه همان ذات کسی نیست که به او توسل شده، بلکه مکانت و مرتبه او نزد خداوند است و این حاصل و خلاصه اعمال صالح او است. خداوند متعال در مورد حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید: «وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا»؛ [122] و

نزد خدا آبرومند بود. [123]

از این نمونه ها درمی یابیم که ادعای شرک و بدعت شمردن توسل از دیدگاه وهابیان، تنها برای خود آنان پذیرفتنی است. و اهل سنت و شیعه به دلیل مکابره وهابیت، این امر را وانخواستند گذاشت. و اهل سنت و شیعه توسل را در لغت به معنای تقرب و نزدیکی یا وسیله رسیدن به چیزی از روی اشتیاق و میل و رغبت می دانند. [124]

در اصطلاح نیز می گویند: "اگر کسی موجود گرانمایه ای را برای رسیدن به اهداف و رسیدن به مقام قرب الهی میان خود و خدا، وسیله قرار بدهد" [125]، آنان این کار را توسل می نامند و به آن عمل می کنند. در مقابل، فرقه وهابیت به شدت با این نظر مخالفت می کنند. از اساسی ترین اشکال وهابیت به مسلمانان، متهم ساختن آنان به شرک به بهانه توسل به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و صالحان است.

ابن تیمیه، بنیان گذار مکتب وهابیت می گوید:

"هر کس کنار قبر پیامبر یا یکی از افراد صالح بیاید و از آنان بخواهد که بیماری او را شفا دهد یا قرض او را ادا کند، مشرک است؛ زیرا هیچ کس جز خداوند، قدرت انجام چنین اعمالی را ندارد. پس واجب است چنین شخصی را به توبه وادار کند و اگر توبه نکرد، باید کشته شود." [126]

محمد بن عبدالوهاب هم اعلام کرد:

"هرکس به پیامبران و صالحان توسل جوید و آنان را شفیع خود سازد، خونش حلال و قتل آن جایز است." [127]

به گفته شیخ عبدالعزیز عبدالله آل شیخ، یکی از دلایل مخالفت وهابیان این است که ارتباط پیامبر پس از مرگ با این دنیا قطع می شود و دیگر بر هیچ کاری توانایی ندارد و حتی نمی تواند برای کسی دعا کند. بنابراین، از نظر عقلی توسل به عاجز باطل و شرک است. [128]

این در حالی است که بسیاری از علمای اهل سنت، حیات پیامبران را پذیرفته اند. هیثمی از نویسندگان و دانشمندان مشهور اهل سنت در کتاب "مجمع الزوائد" از عبدالله بن مسعود از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود:

"زندگی و حیات من برای شما خیر و برکت است؛ زیرا با همدیگر گفت وگو می کنیم. شما سخن می گویند و من هم با شما سخن می گویم. مرگ من هم برای شما برکت است؛ چون کارهای شما بر من عرضه می شود و هر کار خوبی را که دیدم، خدا را شکر می کنم و برای هر کار ناپسندی از خدا آمرزش می خواهم." [129]

عبدالله می گوید، این حدیث را بزاز نقل کرده و راویان این حدیث همه ثقه هستند. از این روایت برمی آید که رابطه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) حتی پس از مرگ با پیروانش برقرار است.

حتی در روایتی دیگر تصریح شده است که بدن پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز از بین نمی رود. به دلیل اهمیت مطلب، عین روایت را می آوریم. رسول الله (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

"فأكثروا على من الصلاة فيه (يوم الجمعة) فإنَّ صلاتكم معروضة على. قالوا: يا رسول! و كيف تعرض صلاتنا عليك و قد أرمت؟ قال: انَّ الله حرمَّ على الأرض أن تأكل أجساد الأنبياء. [130]

روز جمعه زیاد بر من درود بفرستید؛ زیرا درودهای شما بر من عرضه می شود. پرسیدند: ای رسول خدا! بدن شما پس از مرگ می پوسد. درودهای ما چگونه به محضر شما می رسد؟

فرمود: زمین به بدن پیامبران آسیب نمی رساند؛ زیرا خداوند، خوردن و نابودی بدن های آنان را بر زمین حرام فرموده است."

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می گوید: "هذا حدیث صحیح." [131] ناگفته نماند که بسیاری از علمای اهل سنت این قضیه را از مسلمات شمرده و برخی از آنان کتاب مستقلاً نیز درباره زندگی پیامبران نگاشته اند. برای مثال ابن حجر عسقلانی می گوید: "بیهقی کتابی بسیار زیبا درباره زندگی پیامبران پس از مرگ گردآوری کرده و این حدیث را از انس نقل کرده است که "أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ أَحْيَاءَ فِي قُبُورِهِمْ يَصَلُّونَ؛ پیامبران در درون قبر زنده اند و نماز می خوانند." [132] قسطلانی نیز می گوید:

"شکی نیست که زنده بودن پیامبران پس از مرگ امری ثابت و روشن و جاودانه است و پیامبر ما چون برتر از همه پیامبران است، زندگی او پس از مرگ کامل تر از دیگر پیامبران خواهد بود." [133]

آن چه گفته شد، سخنان علمای اهل سنت در برابر وهابیت است. باید بدانیم که زندگی پس از مرگ صالحان و پاکان ریشه قرآنی دارد.

ادعای وهابیان در قطع ارتباط افراد پس از مرگ با زندگی دنیا صحیح نیست. خداوند به صراحت به زندگی شهیدان پس از مرگ اشاره می کند و می فرماید: "وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرَجِينِ يَمَّا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ" [134]

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندارید، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند، شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند. بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی گرداند، شادی می کنند.

در این آیات، بهره مندی شهیدان از نعمت های الهی و خشنودی از آنچه به دست آورده اند، دلیل بر زندگی دوباره آنان است. به راستی چگونه می توان پذیرفت کسانی که در راه دین به شهادت رسیده اند، پس از شهادت زنده باشند، ولی پیامبر که آورنده دین و پیشوای شهیدان است، زندگی پس از مرگ نداشته باشد.

همچنین در آیه دیگر بر زندگی سردمداران کفر و نفاق پس از مرگ تأکید شده است: "وَحَاقَ يَالِا فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ * النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ" [135]

و فرعونیان را عذاب سخت فرو گرفت. هر صبح و شام بر آتش عرضه می شوند و روزی که رستاخیز بر پا شود، (فریاد می رسد که) فرعونیان را در سخت ترین (انواع) عذاب درآورید. استغاثه به پیامبران در دوران زندگی آنان نیز ریشه قرآنی دارد. خداوند در قرآن کریم می فرماید: "وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا" [136]

اگر آنان وقتی بر خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز برای آنان آمرزش می خواست، همانا خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

یکی از ادله علمای اهل سنت هم آیه شریفه "وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ" [137] است که خداوند در آن می فرماید: "وسيله ای برای تقرب به سوی خداوند بجوید." در مقابل، وهابیان معتقدند رفتگان از دنیا ناتوانند. پس نباید به آنان توسل بجویم. ما هم می

گوئیم، توسل جستن به ناتوان حتی اگر زنده هم باشد، خلاف عقل است، نه معیار شرک. با این حال، اگر متوسل، معتقد باشد کسی نزد خداوند آبرو دارد و می تواند برای قضای حاجاتش، واسطه شود یا درخواست او را به اذن خداوند انجام دهد، شرک نیست. مسلمانان معتقدند پیامبران و اولیای الهی هم به صورت مستقل و بدون استفاده از قدرت الهی نمی توانند حاجت های مردم را برآورند؛ چون مؤثر اصلی تنها ذات احدیت است. مسلمانان این اعتقاد را از کریمه قرآنی دریافته اند آنجا که حضرت عیسی (علیه السلام)، زنده کردن مردگان و شفایابی بیماران را به اجازه پروردگار می داند و می فرماید:

«أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» [138]

«من از گل چیزی به شکل پرنده می سازم. سپس در آن می دمم و به اجازه خدا پرنده می شود. کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری پیسی را به اذن خدا شفا می دهم و مردگان را به فرمان خدا زنده می کنم.»

تمسک و توسل شیعیان به پیامبر و اولیای الهی، به دلیل استقلال آنان در برآوردن حاجت نیست. بسیاری از اهل سنت هم مانند شیعیان می اندیشند، چنانکه سمهودی شافعی هم در بیانی کوتاه به همین نکته اشاره کرده است:

«گاهی توسل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای گرفتن حاجت برای این است که چون او را وسیله ای برای درخواست و شفیع نزد پروردگار قرار می دهیم و او هم چون این مقام را داراست، قدرت انجام دادن آن را دارد که در حقیقت، درخواست از او به درخواست از خداوند برمی گردد، مثل اینکه کسی از پیامبر بخواهد در بهشت همنشین او باشد و قصدش این باشد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سبب و وسیله هم نشینی را فراهم کند.» [139]

از آنچه گذشت، درمی یابیم که با توجه به ریشه های قرآنی، روایی و جواز توسل نزد علمای اهل سنت، توسل مجاز است. حتی نظر فقیهان حنابله هم بر جواز توسل است. برای مثال، ابن قدامه از فقیهان بزرگ حنبلی می نویسد:

«مستحب است هنگام ورود به مسجد پیامبر، با پای راست داخل شود. آن گاه نزد قبر حضرت بیاید و بگوید: اینک نزد تو آمده ام و از گناهان خویش استغفار می کنم. پس تو را نزد خداوند متعال شفیع خود قرار می دهم.» [140]

با وجود تأیید شیعیان و بعضی از علمای اهل سنت که نظریاتشان گذشت و برخی دیگر که در پی می آید، خواهیم دید که وهابیت در مخالفت با توسل تنهاست. شوکانی از فقیهان حنفی می گوید:

«و يتوسل إلى الله بأئنيائه والصالحين [141]؛ به واسطه پیامبران و صالحان باید به خداوند توسل جست.»

بنابه نظریه زینی دحلان، مفتی مکه مکرمه: «هر کس آثار گذشتگان را بجوید و دعاها و اوراد آنان را مطالعه کند، موارد زیادی از توسل آنان به انبیاء و صالحان را خواهد یافت.» [142] سبکی از دانشمندان بلندآوازه اهل سنت (متوفای 756) هم می نویسد:

«جواز توسل و درخواست شفاعت از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) برای هر مسلمانی، روشن و واضح است و عمل پیامبران و سیره صالحان گذشته و علما و دانشمندان حتی عوام بر او گواهی می دهد. هیچ آدم دین داری این کار را انکار نکرده و در هیچ زمان این سخن باطل به گوش نرسیده است تا این که ابن تیمیه با سخنان باطل خود، قضیه را بر افراد ضعیف و نادان مشتبه کرد و بدعتی را پایه گذاری کرد که در هیچ عصری سابقه نداشت.» [143]

ابن تیمیه گفته است: «هر کس سفرش را به قصد زیارت قبر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)

انجام دهد، مثل کسانی که به قصد زیارت قبور پیشوایانشان در مدینه و مساجدی که اطراف آن است، سفر می کنند، با اجماع مسلمانان مخالفت کرده و از شریعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خارج شده است. [144] زیارت قبر پیامبر یا غیر او و غیر خدا را خواندن و شریک کردن آنان در کارهای خدایی، حرام و شرک است. [145]

وهابیت پس از برداشت جمودگرایانه خود مبنی بر جواز نداشتن توسل بر قبور انبیا، در گام دیگر، به انکار فضایل اهل بیت (علیهم السلام) می پردازند. ابن تیمیه آیه "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ" [146] را در حق علی (علیه السلام) انکار کرده است و می گوید: "بعضی از دروغ گویان حدیثی را جعل کرده و گفته اند آیه "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ" در شأن علی (علیه السلام) نازل شده است. آن هم هنگامی که در نماز، انگشترش را به فقیر صدقه داد. به اجماع اهل علم، این مطلب دروغ است و دروغ بودن آن آشکار است. [147] او این نظریه را در حالی می گوید که بیش از 66 نفر از محدثان و دانشمندان اهل سنت بر نزول آیه در حق امام علی (علیه السلام) مهر تأیید نهاده اند. [148] آلوسی از علمای بزرگ اهل سنت می گوید:

"غالب الأخباریین علی أن هذه الآية نزلت فی علی کرم الله وجهه؛ غالب اخباری ها معتقدند که این آیه درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است. [149] ابن تیمیه در قدم بعدی، موقعیت علمی حضرت علی (علیه السلام) را انکار کرده و گفته است: "علی در هفده مورد دچار اشتباه شده است و با نص قرآن مخالفت کرده است که یکی از آن ها درباره عده زن شوهر مرده است که طولانی ترین زمان را تعیین کرده است. [150]"

او حتی چنین می نویسد:

"عثمان قد جمع القرآن کله بلا ریب و کان أحياناً یقرؤه فی رکعة واحدة و علی قد اختلف فیہ هل حفظ القرآن کله ام لا. [151]"

عثمان قرآن را جمع کرد و بعضی از اوقات تمام قرآن را در یک رکعت نماز قرائت می کرد، ولی در این که علی [(علیه السلام)] تمام قرآن را حفظ بود یا نه، اختلاف است. این گونه نگاه به مقام شامخ علی (علیه السلام)، ابن تیمیه را وامی دارد تا به ستایش قاتل امام علی (علیه السلام)؛ یعنی ابن ملجم مرادی پردازد و بگوید:

"آن کسی که علی را کشت، اهل نماز و روزه بود و قرآن می خواند و معتقد بود که کشتن علی مورد رضایت خدا و پیامبر است و این کار را به خاطر به دست آوردن محبت خدا و پیامبر انجام داد، اگر چه در این عقیده دچار گمراهی شده بود."

ابن تیمیه در حالی ابن ملجم را مدح می کند که بنا به روایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که در کتاب های مهم اهل سنت آمده، او را از شقی ترین انسان ها و در ردیف پی کننده ناقه ثمود شمرده است. [152]

ابن تیمیه برای رد فضایل علی (علیه السلام) حتی به تمجید از معاویه و یزید هم پرداخته است: "شیعه نمی تواند ایمان و عدالت علی (علیه السلام) را ثابت کند؛ چون اگر به اسلام و هجرت و جهاد علی که به تواتر ثابت شده است، استدلال کند، خواهیم گفت که اسلام معاویه و یزید و خلفای بنو امیه و بنو عباس و همچنین نماز و روزه و جهاد آنان نیز به تواتر ثابت شده است. [153]"

استاد حسن سقاف از دانشمندان معاصر اردنی در کتاب خود می نویسد:

"برخی از مردم به ابن تیمیه، شیخ الاسلام می گویند وی ناصبی و دشمن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است و به ساحت حضرت صدیقه طاهره جسارت کرده و می گوید: "بأن فیها شعبة من النفاق؛ در او (نستجیر بالله) شعبه ای از نفاق وجود داشت. [154]"

این مخالفت و دشمنی با فضایل و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) برای سرد کردن شیعیان و دستداران این خاندان از هماهنگی با مذاهب مختلف اهل سنت در عشق ورزی نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) است. آنها نیک می دانند تا زمانی که عشق به اهل بیت (علیهم السلام) و عمل به آموزه های نورانی آنها در دستور کار پیروانشان قرار دارد، هیچ گاه زیر بار پذیرش چنین عقاید سخیفی نخواهند رفت.

پس از بررسی مسأله توسل که به حق مطالب ارزنده و قابل تأملی داشت، استاد فیاض بحث زیارت قبور را پیش کشید و گفت: چون فراوان دیده می شود که در ایام سفر حج، زائران با چشمی گریان به زیارت قبور پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی (علیهم السلام) می روند، شایسته است این مسأله را به دقت ارزیابی کنیم و ره توشه لازم را برای رویارویی با ابهام زایی و وهابیت در کنار این مرافد شریف داشته باشیم.

استاد فرمود: یکی دیگر از اشکال های مهم وهابیت به دیگر مسلمانان، مسأله زیارت قبور است که آن را حرام می دانند. ابن تیمیه بنیان گذار تفکر وهابیت می گوید:

«هر کس قبر پیامبر و غیر او (از اولیا و صالحان) را زیارت کند، به غیر خدا رو آورده و به خداوند شرک ورزیده است. پس این عمل، حرام و شرک به خداوند است.» [155]

همچنین وی در کتاب الجواب الباهر فی زوار المقابر می گوید:

«زیارت قبور انبیا و اولیا و صالحین، بدعت و نامشروع است.» [156]

مهم ترین دلیل وهابیان به حرمت زیارت قبور، روایت ابی هریره از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است که فرمود:

«شدّ رحال و بار سفر بستن جایز نیست مگر به سوی سه مسجد: مسجدالنبی، مسجدالحرام و مسجدالاقصی.» [157]

بر اساس قول اهل سنت، اولین کسی که از زیارت قبور نهی کرد، مروان حکم بود. حاکم نیشابوری (متوفای 405 هـ. ق.) از داود بن ابوصالح نقل می کند:

«روزی مروان حکم دید که شخصی صورت خود را بر قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) گذاشته است. با شتاب به سوی او آمد و گردن او را گرفت، از جای بلند کرد و گفت: می دانی چه می کنی؟ منظور وی این بود که چرا به زیارت سنگ و کلوخ آمده ای؟»

زائر که ابویوب انصاری از صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود، گفت: آری خوب میدانم که چه می کنم. من هرگز به زیارت سنگ نیامده ام، بلکه به زیارت پیامبر آمده ام. آنگاه گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: بر دین خدا گریه نکنید، اگر متولیان اهل بودند و آن گاه که ناهلان بر آن حکم راندند، برایش بگریید.» [158]

جالب است که این حدیث را حاکم و ذهبی هر دو صحیح می دانند. تقی الدین سبکی می گوید: علما بر استحباب زیارت قبور اجماع کرده اند. [159]

سمهودی می گوید: بر اساس روایت صحیح زیارت قبور یک امر اجماعی است. [160]

در مورد روایت ابوهریره دلیل وهابیت بر حرمت سفر هم دو احتمال است.

اول اینکه مستثنی فیه «مسجد من المساجد» باشد. در آن صورت، حرمت شدّ رحال برای زیارت قبر پیامبر نیست، زیرا قبر پیامبر مسجد نیست.

دوم اینکه اخذ به عموم روایت هم ممکن نیست؛ زیرا لازمه آن حرمت هر نوع سفر است، اگرچه به قصد زیارت هم نباشد.

اساساً باید دانست که علمای مذاهب چهارگانه درباره تبرک یا مسّ منبر و قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یا قبور صالحین، نظر مثبت دارند. احمد بن حنبل، ربیع مذهب حنبلی، رملی شافعی، محب الدین طبری، ابوالصیف یمانی، زرقانی مالکی، غرامی شافعی و دیگران بر

این امر صحّه گذاشته اند. برای مثال، عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید:
"از پدرم پرسیدم: مسّ منبر رسول الله و تبرّک با مسّ آن و بوسیدن و یا مسّ و متبرّک شدن به
قبر شریف و یا بوسیدن آن به قصد ثواب، چه حکمی دارد؟ پدرم گفت: هیچ اشکالی
ندارد." [161]

رملی شافعی هم می گوید: تبرّک به قبر پیامبر اکرم (صلّی الله علیه وآله) و یا عالم و یا اولیا
جایز است و بوسیدن و استلام آن ایرادی ندارد. [162]
از محبّ الدین طبری شافعی هم رسیده است که بوسیدن قبر و دست گذاشتن روی آن جایز
است و سیره و عمل علما و صالحان بر آن است. [163]

از نظر تاریخی هم ثابت شده است که مردم از خاک پاک قبر پیامبر اکرم (صلّی الله علیه وآله) و
حضرت حمزه (علیه السلام)، بلکه از کل مدینه به عنوان تبرّک برمی داشتند.
روایاتی نیز داریم که تربت مدینه، شفای هر دردی است. از جمله زرکشی می گوید: تربت قبر
حمزه از منع برداشتن خاک حرمین استثنا شده است؛ زیرا اتفاق همگان بر جواز نقل آن برای
معالجه صداع است. [164]

سمهودی در این باره می نویسد: "روش صحابه و دیگران این بود که از خاک قبر پیامبر اکرم
(صلّی الله علیه وآله) برمی داشتند." [165]

اکنون می پرسیم چگونه ممکن است بدون مسافرت و رسیدن به قبر رسول الله (صلّی الله
علیه وآله) چنین آثار مثبتی نصیب انسان شود؟ چگونه است که امروز با وجود دلایل روایی و
سیره صحابه، وهابیت به شدّت از شیعیان انتقاد می کنند. نظریه فرقه های اهل سنت گواه و
تایید این سنت ها است.

ابن ادریس شافعی می گوید: "زیارت قبور اشکالی ندارد، ولی هنگام زیارت قبور چیزی نگویید
که موجب غضب پروردگار می شود." [166]

از سخنان علمای اهل سنت، استحباب قبور هم برمی آید، چنانکه حاکم نیشابوری می گوید:
"زیارت قبور سنت مستحب است." [167]

شیخ منصور علی ناصف می گوید: "نزد جمهور اهل سنت مستحب است." [168]

شیخ منصور علی ناصف می گوید: "نزد جمهور اهل سنت زیارت قبور مستحب است." [169]
گذشته از تأیید نظر اهل سنت، نمونه های رفتاری و عملکرد آنها از این حکایت می کند که اهل
سنت به جنازه یا قبر بزرگانشان تبرّک می جستند. ابن سعدو ذهبی می گویند:
"شخصی مقداری از خاک قبر سعد بن معاذ را برداشت. سپس به آن نگاهی کرد. ناگهان آن را
مشک یافت." [170]

ابونعیم اصفهانی و ابن حجر عسقلانی نیز می گویند:

"حرّانی در سال 183 هـ. ق. در روز هشتم ذی الحجه - یوم الترویبه - کشته شد و مردم از خاک
قبر او همانند مشک برمی داشتند و در لباس و پیراهن خود قرار می دادند." [171]

محمد بن ادریس شافعی به قبر ابوحنیفه و احمد بن حنبل به قبر شافعی متوسل می
شدند. [172] ابن خلکان و ذهبی می گویند: "مردم برای طلب باران به قبر ابن فورک اصفهانی
(متوفای 406هـ) متوسل می شدند." [173]

بنابراین، آنچه مسلم است، سنت مسلمانان به زیارت قبور پیامبران و صالحان و اولیا گواهی
می دهد. دلایل قرآنی و روایی نیز برای اثبات مدعا وجود دارد.

1. دلایل قرآنی

برای مشروعیت زیارت قبور به ویژه قبر پیامبر (صلّی الله علیه وآله) می توان به آیه زیر

استشهاد کرد:

«وَلَا تُصَلِّ عَلَيَّ أَحَدٌ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَيَّ قَبْرِهِمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ» [174]

«هرگز بر مرده هیچ یک از آنان (منافقان) نماز مگزار و بر قبر آنان (برای آمرزش خواهی) نیست. آنان به خدا و پیامبر او کفر ورزیده و در حالی که فاسق و بدکارند، مرده اند.»
در این آیه، خداوند برای کوبیدن شخصیت منافق به پیامبر دستور می دهد که هیچ گاه بر جنازه هیچ یک از منافقان نماز نگذارد و بر قبر آنان نایستد. مفهوم این سخن آن است که این کار درباره غیر منافق (مؤمنان) خوب و شایسته است.

باید دانست برخی از مفسران مانند بیضاوی و نویسندگان روح البیان از اطلاق آیه «وَلَا تَقُمْ عَلَيَّ قَبْرِهِ» معنای گسترده آن؛ یعنی توقف هنگام دفن و پس از آن را برداشت کرده اند. نکته قابل توجه اینکه سلام کردن، غیر از زیارت کردن است. یکی از عالمان اهل سنت می نویسد:

«پس از آنکه برتری و مشروعیت سلام گفتن بر پیامبر در زمان حیات ایشان ثابت شد، پس از رحلت نیز ثابت خواهد بود؛ زیرا با ادله دیگر به اثبات رسیده است که پیامبر پس از رحلت، زندگی برزخی دارد و سلام مردم را می شنود و جواب می گوید و اعمال مردم بر او عرضه می شود.» [175]

خداوند در آیه 64 سوره نساء می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا» [176]

اگر آنان وقتی بر خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز برای آنان آمرزش می خواست، همانا خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتید.

از این رو، دانشمندان اسلامی از این آیه، معنای عموم را فهمیده و آن را شامل زندگی و مرگ پیامبر دانسته اند. حتی گفته اند مستحب است این آیه کنار قبر آن حضرت تلاوت شود. [177]
سبکی در شفاء السقام می گوید:

اگرچه آیه مربوط به حال حیات پیامبر است ولی این رتبه و مقامی است که با موت حضرت قطع نمی شود. [178]

محمد بن حرب هلالی می گوید:

«وارد مدینه شدم و به زیارت قبر پیامبر رفتم. آن را زیارت کردم و در برابر قبر شریف نشستم. در این هنگام عربی آمده و گفت:

سلام بر تو ای رسول خدا. شنیده ام خداوند فرموده است: اگر آنان وقتی بر نفس خویش ستم کردند، به حضور تو برسند و توبه کنند و رسول خدا درباره آنان آمرزش بخواهد، خدا را توباب و رحیم می یابند.

اینک با پشیمانی و استغفار از گناه خویش آدمم تا این بنده گناهکار را در پیش گاه خداوند شفاعت کنی.

سپس گریه کرد و اشعاری را سرود و استغفار کرد.» [179]

2. روایات

روایات و احادیث بسیاری از رسول الله (صلی الله علیه وآله) در تشویق به زیارت قبر شریف خود، پس از رحلتش، نقل شده است. از جمله ایشان فرمود:

«مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي» [180]؛ هر کس مرا زیارت کند، مشمول شفاعتم قرار می گیرد.

رسول الله درباره توصیه به زیارت قبور از لسان ابی ذر غفاری می فرماید:
«زُرَ الْقُبُورَ تَذَكُّرٌ بِهَا الْآخِرَةِ» [181]؛ قبرها را زیارت کن و به وسیله آن، مرگ را به یاد بیاور.
عایشه همسر رسول الله (صلی الله علیه وآله) نیز از ایشان چنین نقل می کند:
«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَخَّصَ فِي زِيَارَةِ الْقُبُورِ» [182]؛ پیامبر خدا، زیارت قبور را اجازه داد.
در کتاب های دیگر اهل سنت نیز آمده است:
«فَزُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تَذَكِّرُكُمْ الْمَوْتَ» [183]؛ قبور را زیارت کنید؛ زیرا زیارت قبرها، مرگ را به یاد می آورد.

در مورد زیارت قبر رسول الله (صلی الله علیه وآله) احادیث فراوانی رسیده است. برای نمونه آمده است:

«مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي كَانَتْ لِي حَيَاتِي فِي حَيَاتِي» [184]؛ هر کس پس از مرگم، مرا زیارت کند، مانند این است که مرا در زندگی زیارت کرده است.
«مَنْ جَاءَنِي زَائِرًا (لَا تَحْمِلُهُ) إِلَّا زِيَارَتِي كَانَ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أُكُونَ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [185]؛ هر کس به قصد زیارت به سوی من آید، بر من است که در روز قیامت، شفیع او باشم.
ابن عدی از عبدالله بن عمر نقل کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:
«هر کس حج خانه خدا را به جای آورد، ولی مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است.» [186]
قسطلانی می گوید: «شایسته است که زائر نزد قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) زیاد دعا و استغاثه کند و متوسل شود و شفاعت بخواهد و بی تابی کند و سزاوار است که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد.» [187] قاضی عیاض هم می گوید:
«زیارت قبر پیامبر سنت است و مسلمانان بر آن اجماع دارند.» [188]
سمهودی نیز می گوید:

«هرگاه عبدالله بن عمر از سفری باز می گشت، نزد قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) می آمد و به آن حضرت سلام می داد.» [189]

زیارت در سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اصحاب و بزرگان بلال پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به شام هجرت کرد. شبی از شب ها رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در خواب دید که به او فرمود: ای بلال! این چه جفایی است در حق ما کردی؟ آیا وقتش نشده است که به زیارت ما بیایی؟

بلال سراسیمه از خواب بیدار شد و سوار بر مرکب گردید و به مدینه رسید و به طور مستقیم بر سر قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد. پس گریست و صورت خود را به قبر مبارک مالید. [190]

خود رسول الله و ائمه هدی و صحابه به زیارت قبور می رفتند. ابوهیریه می گوید:
«زَارَ النَّبِيَّ قَبْرَ أُمِّهِ فَبَكَى وَأَبْكَى مَن حَوْلَهُ وَقَالَ فَزُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تَذَكِّرُكُمْ الْمَوْتَ» [191]؛ پیامبر (صلی الله علیه وآله) قبر مادر خود را زیارت کرد و در کنار قبر او گریست و کسانی را که دور او بودند، گریاند. و فرمود: قبرها را زیارت کنید؛ زیرا زیارت آنها مایه یادآوری مرگ است.
امام سجاد (علیه السلام) می فرمود:

«فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در هر روز جمعه به زیارت قبر عموی خود حمزه می رفت و کنار قبر او نماز می خواند و گریه می کرد.» [192]
گفته اند: فاطمه زهرا (علیها السلام) از تربت قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برداشت و بر چشمانش گذاشت و چند بیت شعر سرود. [193] نیز آمده است که بلال حبشی خود را روی

قبر شریف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) انداخت و بدن خود را به قبر می سایید. [194]
نافع بن هلال می گوید: بیش از صد بار دیدم که عبدالله عمر به زیارت قبر پیامبر می آمد و می
گفت: "السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ" [195]

عایشه همسر رسول الله (صلی الله علیه وآله) هم می گوید:
"پیامبر زیارت قبور را به من یاد داد و گفت: پروردگرم دستور داد که به بقیع بیایم و برای آنها
آمزش بخواهم. گفتم: یا رسول الله، من چه بگویم؟ فرمود: بگو سلام بر اهل این دیار از مؤمنان
و مسلمانان. خدا گذشتگان از ما و بازماندگان از ما را رحمت کند! ما به همین زودی به شما
ملحق می شویم." [196] (این روایت، دلیل بر جواز زیارت بانوان هم هست.)
همچنین گفته اند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به زیارت قبر شهیدان و مؤمنان هم
مصرف می شد.

طلحة بن عبدالله می گوید: "ما با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از مدینه برای زیارت قبور
شهیدان خارج شدیم. همین که به منطقه "حرّ واقم" رسیدیم، قبرهایی را دیدیم. پس عرض
کردیم: ای رسول خدا! آیا این قبرهای برادران ماست؟ فرمود این قبرهای اصحاب ماست و
هنگامی که به قبور شهیدان رسیدیم، فرمود: این قبرهای برادران ماست." [197]
مسلم از عایشه نقل می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آخر شب به طرف بقیع می
رفت و بر اهل بقیع این گونه سلام می کرد: "السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ". [198]
ابن ابی شیبه هم نقل می کند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هر سال به زیارت قبر
شهیدان احد می آمد و به آنان این گونه سلام می کرد: "السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى
الدَّارِ" [199]

حتی محب الدین طبری در مورد خلیفه دوم، عمر بن خطاب گفته اند که در سفری با عده ای از
اصحابش به حج رفت. در بین راه، پیرمردی به او استغاثه کرد. پس از بازگشت به آن محل، از
احوال آن پیرمرد پرسید. گفتند از دار دنیا رفته است. راوی می گوید: عمر را دیدیم که با سرعت
به طرف قبر او آمد و در آن جا نماز خواند. پس قبر را در بغل گرفت و گریه کرد. [200]
همچنین آمده است که محمد بن حنفیه پس از وفات امام حسن مجتبی (علیه السلام) بر سر
قبر آن حضرت آمد. پس بغض گلوی او را گرفت. آن گاه به سخن درآمد و آن حضرت را
ستود. [201] ابوخلال، شیخ حنابله در عصر خود نیز می گوید:

"هیچ مشکلی برایم پیدا نمی شد، مگر آن که قصد زیارت قبر موسی بن جعفر (علیه السلام) را
می کردم و در آن جا به حضرت متوسل می شدم و خداوند نیز مشکلم را آسان می کرد." [202]
عسقلانی می گوید: در زمان خلافت خلیفه دوم، مردم گرفتار خشک سالی شدند. شخصی از
اصحاب به قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) متوسل شد و گفت: یا رسول الله: "اِسْتَسْقُ
لَاُمَّتِكَ فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا." [203]

ابن حبان (متوفای 350 هـ. ق.) در کتاب الثقات می نویسد:
"بارها به زیارت قبر علی بن موسی الرضا (علیه السلام) رفتم. در مدتی که در توس بودم، هر
وقت مشکلی بر من عارض می شد، به زیارت قبر آن حضرت می رفتم. و از خداوند می
خواستم که مشکلم را برطرف کند و الحمد لله مشکلم بر طرف می شد. این معنا را مکرر
امتحان کردم و نتیجه گرفتم." [204]

در احوالات ابن خزیمه آمده است که وی چنان در برابر بارگاه علی بن موسی الرضا (علیه
السلام) در توس تعظیم و تواضع کرد که همه همراهان وی درشگفت شدند. [205]
علمای فریقین (شیعه و سنی) قصد کردن زیارت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را حج
دانستند و در برابر ابن تیمیه که شبهه حرمت را مطرح کرد، به شدت موضع گرفتند. قسطلانی

می گوید:

«قول ابن تیمیه حیث منع زیارة قبر النبی (صلی الله علیه وآله) وَهُوَ مِنْ أَشْبَعِ الْمَسَائِلِ الْمَنْقُولَةِ عَنْهُ [206]؛ گفتار ابن تیمیه در منع زیارت قبر رسول الله از بدترین مسائلی است که از او نقل شده است.»

غزالی هم گفته است:

«هر کس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را در حال حیات می دید، متبرک می شد. پس از وفات ایشان نیز با زیارت حضرت، متبرک خواهد شد و زیارت پیامبر جایز است.» [207]

از آنچه گذشت درمی یابیم که زیارت قبور نه تنها بدعت نیست، بلکه از سنت و سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، اصحاب و تابعین به شمار می آید و علمای اسلام بر آن اجماع دارند و فلسفه این عمل را نیز بی اعتنایی به دنیا و یاد کردن سفر آخرت می دانند. سپس استاد فیاض گفتند، با توجه به حضور زنان در سفر حج، جا دارد کمی هم درباره زیارت زنان صحبت کنیم.

زنان و زیارت قبور

وهابیان زیارت قبور را برای مردان بدون شدّ رحال [208] اجازه می دهند، ولی به زنان به طور مطلق اجازه زیارت قبرها را نمی دهند. اعضای دایمی وهابیون در استفتای خود می گویند:

«زیارت قبور تنها برای مردان مشروع است. آن هم بدون شدّ رحال و در شهر خود، ولی برای زنان به طور مطلق مشروع نیست.» [209]

ناگفته نماند که وهابیت به دلیل روایتی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) از سه طریق ضعیف نقل شده است، زنها را از زیارت منع می کنند، در حالی که در طریق اول نقل روایت، ابن خثیم است که به احادیث او احتجاج نمی شود. در آن حدیث آمده است: «لَعَنَ اللَّهُ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ.» [210]

در طریق دوم، باذان است که او هم مورد احتجاج نیست. [211]

در طریق سوم، عمر بن ابی سلمه است که او هم ضعیف است. [212] بنابراین، به این روایت نمی توان عمل کرد.

در مقابل، روایاتی داریم که همگی در مقابل این روایت هستند، مانند:

«إِنَّ فَاطِمَةَ كَانَتْ تَزُورُ قَبْرَ عَمِّهَا حَمَزَةَ كُلَّ جُمُعَةٍ فَتُصَلِّي وَتَبْكِي عِنْدَهُ [213]؛ فاطمه زهرا (علیها السلام) هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و آن جا نماز می خواند و گریه می کرد.»

همچنین ابن ابی ملیکه می گوید:

«رَأَيْتُ عَائِشَةَ تَزُورُ قَبْرَ أَخِيهَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَمَاتَ بِالْحُبُشِيِّ وَقَبْرُ بَمَكَةَ [214]؛ عایشه به زیارت قبر برادرش، عبدالرحمان در مکه می رفت. او در منطقه ای به نام حبشی که در نزدیکی مکه است، مُرد و به مکه انتقال یافت.»

حدیث بُریده، روایت دیگری است که در منابع اهل سنت آمده است که حدیث «لَعَنَ اللَّهُ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ» را نسخ می کند یا با آن معارض است، چنان که حاکم نیشابوری و ذهبی به آن تصریح کرده اند. بُریده می گوید:

«تَهَى رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ ثُمَّ أَمَرَ بِزِيَارَتِهَا [215]؛ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ابتدا زنان را از زیارت قبور منع کرد، ولی بعدها دستور به زیارت زنان داد.»

ناگفته نماند که حتی در پاره ای از موارد، علمای اهل سنت به استحباب زیارت قبور برای زنان هم فتوا داده اند.

ابن عابدین می گوید:

«هل تستحب زيارة قبره للنساء؟ الصحيح: نعم بلا كراهة، بشرطها على ما صرح به بعض العلماء أما على الأصح من مذهبنا و هو قول الكرخي و غيره: من أن الرخصة في زيارة القبور ثابتة للرجال والنساء جميعاً فلا إشكال و أما على غيره فذلك نقول بالاستحباب لاطلاق الأصحاب بل قيل واجبة» [216]

«آیا زیارت قبور برای زنها استحباب دارد؟ آری، هیچ کراهتی هم ندارد. البته بر اساس ضوابط و شرایطی که بعضی از علما بدان اشاره کرده اند، صحیح تر نزد ما و کرخی و دیگران این است که جواز زیارت قبور برای مردان و زنان ثابت است و هیچ اشکالی در آن نیست، ولی بنابر غیر مذهب و مبنای ما باز هم قائل به استحباب هستیم، چون اصحاب به طور مطلق به استحباب فتوا داده و ویژه مردها ندانسته اند، بلکه بعضی قائل به وجوب آن شده اند.»

خواندن دعا و نماز کنار قبور

استاد فیاض گفت: گاهی در سفرها مشاهده می شود که مسافران در مقابر و امامزاده ها در کنار قبور نماز می خوانند که وهابیان به شدت اعتراض می کنند یا برای زیارت اماکن مقدسه مکه و مدینه می روند و در کنار قبوری که مسجد نباشد، نماز می خوانند، لذا این مسأله را هم بررسی می کنیم.

بسیاری از علمای اهل سنت به جواز نماز خواندن در مقبره ها فتوا داده اند که مالک بن انس از جمله آنها است:

«كان مالك لا يرى بأس بالصلاة في المقابر و هو اذا صَلَّى في المقبرة كانت القبور بين يديه و خلفه و عن يمينه و شماله؛ مالك می گوید: نماز خواندن در قبرستان اشکال ندارد و چنین می پنداشت که اگر در اطراف نماز گزار قبرهایی باشد، باز هم مشکلی به نظر نمی رسد. همچنین از مالک نقل شده است:

«لا بأس بالصلاة في المقابر و قال بلغني إن بعض اصحاب النبي كانوا يصلون في المقبرة» [217]؛ نماز خواندن در قبرستان اشکال ندارد. وارد شده که بعضی از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در قبرستان، نماز می خواندند.» عبدالغنی نابلسی هم می گوید:

«اگر قبری، مسجد شود یا در راه واقع شود و یا قبر یکی از اولیای الهی باشد یا عالمی از محققان باشد برای تعظیم روان تابناک او - برای اعلام و آگاهی دادن به اینکه او یکی از اولیاءالله است - می شود در آنجا نماز و دعا خواند، تا برای استجاب دعا مردم به او تبرک جویند و دعا کنند؛ البته این کار جایز است و منعی ندارد.» [218] بنا براین نمازگزاردن در کنار قبور اولیا و صالحان یا قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اشکال ندارد.

آمده است که فاطمه زهرا (علیها السلام) هر هفته - روز جمعه - کنار قبر حضرت حمزه حضور می یافت و در آنجا نماز می گزارد و گریه می کرد. حاکم نیشابوری برای تأیید این حدیث گفته است که راویان این حدیث همگی ثقه هستند. [219] ناگفته نماند که سیره مسلمانان نیز بر این امر استوار بوده است. برای مثال، ابن خلکان می گوید:

«سیده نفیسه، دختر حسن بن زید بن الحسن بن علی(علیه السلام) در محله ای به نام "درب السباع" به خاک سپرده شده و قبر او - در مصر - معروف به استجاب کننده دعا است و بسیار هم مجرب است.» [220]

شافعی هم همیشه به زیارت قبر ابوحنیفه می رفت و دو رکعت نماز می گزارد. [221] درباره حدیث "لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ" [222] و حدیث "اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَتَنَاءً" [223] باید گفت: اولاً افرادی که در سند این حدیث آمده اند، یا ضعیف اند یا مجهول. برای مثال عبدالوارث نزد علمای رجال اهل سنت مردود است؛ چون قَدَری مسلک بوده است. ابوصالح مردّد بین ضعاف و ثقات است. عبدالله بن عثمان نیز منکر حدیث و ابن بهمان هم ناشناخته است. پس حدیث از نظر سند مشکل دارد. از سوی دیگر، حدیث هیچ دلالتی بر حرمت نمازگزاری و دعا کردن در جوار قبور ندارد؛ زیرا به روایت کنیسه حبشه اشاره دارد که هنگام مرگ فردی از صالحان خود، مسجدی بر روی قبرش بنا میکردند و عکس‌هایی روی آن می گذاشتند و به سوی آن عکس‌ها و قبر سجده می کردند. این معنا به خواندن نماز برای خداوند و رو به کعبه ایستادن در کنار قبور صالحان ارتباطی ندارد. پس چگونه می توان از این روایت، حکم به حرمت نماز در کنار قبور برای مسلمانان کرد؟

قرطبی در این باره توضیح می دهد که: نیاکان آنان عکس‌هایی از مردگان خود ترسیم کردند تا به آن انس گیرند و به یاد افراد صالحشان باشند. هم چنین تلاش کنند و در کنار قبرشان به عبادت خدا بپردازند، ولی بازماندگان آن‌ها به اهداف نیاکان خود جاهل بودند. شیطان هم وسوسه کرد و به آنان چنین القا کرد که نیاکان شما این عکس‌ها را می پرستیدند و آن را تعظیم می کردند. پس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مردم را از این انحراف برحذر داشت. [224]

بیضاوی در ردّ رویه یهود و نصاری می گوید:
"لَمَّا كَانَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى يَسْجُدُونَ الْقُبُورَ الْأَنْبِيَاءَ تَعْظِيمًا لِشَأْنِهِمْ وَيَجْعَلُونَهَا قِبْلَةً يَتَوَجَّهُونَ فِي الصَّلَاةِ نَحْوَهَا وَاتَّخَذُوهَا أَوْثَانًا لِعَنَهُمُ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)". [225]
چون یهود و نصارا بر قبور پیامبران سجده می کردند و آن را قبله - و جهت - نماز قرار می دادند و همانند بت با آنان رفتار می کردند، به لعن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دچار شدند. باید دانست این مفهوم با زیارت قبر پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله) و ائمه طاهرین و اولیای الهی و نماز خواندن برای خداوند در آنجا هیچ ارتباطی ندارد. مسلمانان هر جا بخواهند نماز بخوانند، قبله آنان خانه خداست، نه قبور افراد. حتی در کنار قبر رسول الله (صلی الله علیه وآله) نیز رو به قبله نماز می گزارند.

ساختن بنا روی قبور

از دیگر مسائلی که جناب استاد بر آن تأکید کرد، مسأله ساختن بنا روی قبور بود. ایشان در این مورد گفتند: در قبرستان بقیع، حجاج با قبوری مسطح که تنها سنگ کوچکی بر آن نهاده شده، روبه رو می شوند و این پرسش مهم در ذهنشان نقش می بندد که چرا وضعیت قبور به این شکل درآمده است. بنابراین، جا دارد کمی در این باره سخن بگوییم.
قسطلانی از علمای اهل سنت می گوید:

"السنة في القبر تسطيحه و أنه لا يجوز ترك هذه السنة لمجرد أنها صارت شعاراً للروافض و أنه لا منافات بين التسطيح و حدیث ابی هياج: لأنه لم يرد تسويته بالأرض و إنما أراد تسطيحه جمعاً بين الأخبار". [226]

سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) همان مسطح کردن قبر است و این سنت چون شعار پیروان مذهب شیعه شده است، جایز نیست که رها شود و میان مسطح کردن قبر و روایت ابی هياج هیچ منافاتی نیست؛ زیرا منظور روایت، صاف کردن قبر و برابر کردن آن با زمین نیست، بلکه مراد، مسطح کردن در مقابل تسنیم است و این معنا را از جمع میان روایات به دست می

آوریم.

در صحیح مسلم نیز آمده که دلیلی بر حرمت این کار، جز روایت ابی الهیاج نیست. مسلم از یحیی بن مکی و ابوبکر بن ابی شیبه و زهیر بن حرب از وکیع از سفیان از حبیب بن ابی ثابت از ابیوانل از ابی الهیاج اسدی نقل می کند که علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: "تو را به مأموریتی می فرستم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به آن فرستاد: این که هیچ تمثالی نیابی، مگر آن که محو کنی و هیچ قبر مشرفی نیابی مگر آن که مساوی سازی." [227] این روایت از نظر سند اشکال دارد؛ زیرا وکیع و حبیب ابن ابی ثابت از راویان سند این حدیث هستند. اهل سنت درباره هر دو بحث دارند. در دلالت حدیث نیز جای بحث و گفت و گوست. [228] به طور کلی باید دانست که "و لا قبراً الاّ سوّیته" به معنای تخریب بنای قبور نیست، بلکه به معنای مسطح کردن در مقابل تسنیم؛ یعنی بلند کردن قبر و بالا آوردن آن همانند کوهان شتر است.

یکی دیگر از دلایل جواز ساخت بنا بر قبور، سیره و روش مسلمانان است. مسلمانان همواره روی قبرها بنا می ساختند که از آن جمله به این موارد می توان اشاره کرد:

1. بنای حجره شریف نبوی.
2. قبور ائمه بقیع که وهابیان در سال 1345 هـ. ق. آن را ویران کردند.
3. قبر ابراهیم فرزند رسول الله (صلی الله علیه وآله) در خانه محمد بن زید بن علی که وهابیان خراب کردند.
4. بنای مسجد روی قبر حمزه (علیه السلام) در اوایل قرن دوم هجری که وهابیان نابود کردند.
5. بنای قبر سعد بن معاذ که این قبر در خانه ابن افلاح بود و در زمان عمر بن عبدالعزیز بر روی آن گنبد ساختند. [229]
6. بنا بر روی قبر باهلی (سال 275 هـ. ق) در بصره. [230]
7. بنا بر روی قبر امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) در قرن دوم. [231]
8. بنا بر روی قبر سلمان فارسی. [232]
9. بنا بر روی قبر ابو عوانه (سال 316 هـ. ق). [233]
10. عمر بن خطاب دستور داد تا خیمه ای روی قبر زینب دختر جحش زده شود و کسی او را زهی نکرد. [234]

به طور کلی، سیره مسلمانان از شیعه و سنی بر این است که بر قبور بزرگان دین، حرم و بارگاه بسازند و این سیره در تمام سرزمین های اسلامی همچنان ادامه دارد. قبور ائمه اطهار: در نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهد؛ قبور بزرگان اهل سنت ابوحنیفه و عبدالقادر در بغداد و بخاری در سمرقند، شاهد این مدعاست. تنها وهابیان هستند که در حجاز با این سیره مسلمانان به مخالفت برخاسته اند. شاید مستند آنها روایتی است که از مسلم نقل شده است:

"نهی رسول الله (صلی الله علیه وآله) أن یجصّ القبر و أن یعقد علیه و أن ینبئ علیه". [235] این روایت نیز علاوه بر منافات داشتن با سیره قطعیه مسلمانان، از نظر سند کاملاً مخدوش است؛ زیرا در سند آن، ابوالزبیر محمد بن مسلم آمدی قرار گرفته است. علمای رجال و حدیث اهل سنت چون احمد بن حنبل و ابن عیینه و شعبه و ابوحاتم او را ضعیف می دانند. [236] همچنین در سند آن، حفص بن غیاث است که علمای رجال همچون یعقوب بن شیبه درباره او نظر منفی دارند. [237]

باید دانست باز در سند روایت، شخصی به نام ربیع است که ازدی و ابن ابی شیبه و ساجی درباره او تأمل دارند. [238]

با این مشکلاتی که در روایت وجود دارد، باز هم ابن تیمیه می گوید:
 "مشاهدی که بر روی قبر پیامبران و صالحان از عامه و اهل بیت بنا شده، همه از بدعت های
 حرامی است که در دین اسلام وارد شده است." [239]
 متأسفانه از زمان ابن تیمیه، بناها و گلدسته ها از مظاهر شرک شناخته شده تا این که با روی
 کار آمدن آل سعود، آنان به مخالفت آشکار با آن پرداختند و با پشتوانه فتوایی که از علمای
 وهابی به دست آوردند، گنبد و بارگاه ها و گلدسته ها و بناهای قبور را به جز بارگاه پیامبر اکرم
 (صلی الله علیه وآله) ویران کردند. در ویران نکردن بارگاه پیامبر هم از خشم همگانی مسلمانان
 بیم داشتند.

اعضای استفتای دایمی وهابیان می نویسند:

"بنا بر قبور ساختن، بدعت و منکری است که در آن، علو در تعظیم صاحب قبر و راهی به سوی
 شرک است. پس بر ولی امر مسلمانان یا نایب اوست که بناهایی را که روی قبور ساخته
 شده، ویران و آن ها را با زمین یکسان سازد تا به طور عملی با این بدعت مقابله و راه شرک
 بسته شود." [240]

بیشتر این کارها برای مبارزه با مکتب تشیع است و وهابیان به پیروی از سلف خود، ابن تیمیه
 آن را انجام می دهند. وی می گوید:

"شیعه مشاهدی را که روی قبور ساخته اند، تعظیم می کنند. شبیه مشرکان در آن ها اعتکاف
 می کنند و برای آن ها حج انجام می دهند، همان گونه که حجاج به سوی بیت عتیق حج انجام
 می دهند." [241]

به راستی آیا بنای قبر در سیره شیعیان به دلیل های پیش گفته ابن تیمیه است یا این که بر
 اساس کریمه قرآنی از باب تعظیم شعائر الهی است؟ [242] شعائر جمع شعیره به معنای دلیل
 و علامت است. شعائر الله؛ اموری که دلیل و نشانه به سوی خداست. صفا، مروه و مشعر هم
 از نشانه هایی است برای حرکت به سوی توحید و دین حنیف، از این رو، محترمند.

شکی نیست که وجود پیامبران و اولیا نیز از بزرگ ترین نشانه های دین خداوند است. حال که
 چنین است، حفظ آثار و قبورشان نیز ارشمنند است.

همچنین قرآن کریم به صراحت، به مودت و محبت اقربای پیامبر اسلام دستور داده است، آن جا
 که می فرماید:

"قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى" [243]؛ بگو: از شما پاداش نمی خواهم مگر
 مودت ذوی القربی را.

آشکار است که بنای بر قبور اقربای پیامبر از مصداق های اظهار محبت و مودت به اهل بیت:
 است.

آیا چنین عملکردهایی را در راستای مبارزه با اهل بیت: نمی توان تفسیر کرد؟

مسأله آن گاه قابل تأمل می شود که بدانیم ابن تیمیه، کسی است که به شدت از بنی امیه
 به ویژه معاویه و یزید دفاع می کرد و کتابی در فضایل معاویه و یزید نگاشت و برای آنها فضایی
 دروغین برشمرد.

این در حالی است که ذهبی از احمد بن حنبل نقل می کند که هیچ روایتی در مورد فضایل
 معاویه صحیح نیست. [244]

برای نمونه، اهل دمشق از نسایی خواستند که در مدح معاویه حدیثی نقل کند. او در پاسخ
 گفت:

"من فضیلتی در حق او نمی دانم مگر آن که پیامبر درباره او فرمود: خدا شکمت را سیر
 نکند." [245]

حسن بصری می گوید:

«چند خصلت در معاویه بود که یکی از آنها هم سبب عذاب است: خلافت را با زور و شمشیر غصب کرد. فرزندش را که مست و شراب خوار بود، به خلافت منصوب کرد. لباس حریر می پوشید. تنبور می زد. ادعائی که در مورد زیاد کرد (او را پسر پدر خود خواند) و حجر بن عدی و یارانش را مظلومانه شهید کرد.» [246]

ابن تیمیه به شدت از جنایت های یزید بن معاویه دفاع می کرد و با هر حيله و توجیهی درصدد پاک سازی شخصیت یزید برآمد. برای نمونه نوشت:

«یزید به کشتن حسین راضی نبود و حتی از این امر اظهار نارضایتی کرد.» [247]

این در حالی است که تفتازانی می گوید:

«حق این است که رضایت یزید به قتل حسین: و خوشحالی او از این امر و اهانت به اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از جمله متواتر است و ما در کفر او شگگی نداریم. لعنت خدا بر او و بر انصار و اعوانش باد.» [248]

ابن تیمیه در جایی دیگر، به اسارت رفتن اهل بیت امام حسین: را انکار کرده [249] و نوشته است:

«یزید به کشتن حسین امر نکرد. سرها را نزد او نیاوردند و با چوب بر دندان های حسین نزد، بلکه این عبیدالله بن زیاد بود که این کارها را انجام داد.» [250]

ابن اثیر از وی پرسیده است: پس چرا عبیدالله را از مقامش عزل نکرد [251] و حتی او را بر این عمل تویخ نکرد؟ [252]

همه این سخنان در حالی است که در نقطه مقابل ابن تیمیه، بنیان گذار وهابیت، علمای اهل سنت نظر دیگری دارند و یزید بن معاویه را به دلیل شهادت امام حسین: و دیگر جنایت هایش به شدت سرزنش کرده اند.

آلوسی می گوید:

«هر کسی بگوید: یزید با این کارش معصیت نکرده است و لعنش جایز نیست، باید در شمار انصار یزید قرار گیرد.» [253]

تفتازانی نیز می گوید:

«رضایت یزید در کشتن حسین و خوش حالی او به آن و اهانت اهل بیت: از متواترات معنوی است.» [254]

جاحظ می گوید:

«جنایت هایی که یزید مرتکب آن شد، از قبیل کشتن حسین، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندانها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه و خراب کردن کعبه، همگی بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج از ایمان دلالت دارد. پس او فاسق و ملعون است و هر کس که از دشنام دادن ملعون جلوگیری کند، خودش ملعون است.» [255]

در مخالفت پایه گذار مکتب وهابیت همین بس که علامه زاهد کوثری می گوید:

«از کلمات او آثار بغض و دشمنی با علی(علیه السلام) ظاهر می شود.» [256]

و حسن بن علی سقاف هم می گوید:

«ابن تیمیه کسی است که او را "شیخ الاسلام" می نامند و گروهی نیز به کلماتش استدلال می کنند، در حالی که او ناصبی و دشمن علی(علیه السلام) است و به فاطمه (علیها السلام) نسبت نفاق داده است.» [257]

در حقیقت، منافق کسی است که به فرموده امام علی(علیه السلام) در صحیح مسلم، صحیح ترمذی و سنن ابن ماجه، بغض علی(علیه السلام) را در دل داشته باشد. امیرالمؤمنین

علی(علیه السلام) می فرماید:

«قسم به کسی که دانه را شکافت و خلائق را آفرید، عهد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به من این است که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق». [258]

در این جا استاد فیاض با عذرخواهی از حاضران گفت: هر چند مسائل فراوانی برای نقد و بررسی وجود دارد، ولی وقت جلسه بیش از این گنجایش ندارد. از این رو، برای امروز مباحث را کافی می دانم و امیدوارم که یک بار دیگر توفیق الهی شامل حال همه ما شود و در نشست دیگری مباحث دیگر را بررسی کنیم. آن گاه رایحه دل انگیز صلوات فضای جلسه را معطر ساخت.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ قَرَحَهُمْ».

محمد: اصلاً گذشت زمان را احساس نکردیم. ساعت 10/30 دقیقه شب است. چه قدر خوب است که عمر آدم در چنین جلساتی بگذرد.

هادی: عجب جلسه خوبی بود. یکی از بهترین روزهای عمر من به شمار می آید. تا امروز این قدر درباره عقاید وهابیان و شبهه های آنها نمی دانستم. باید از شما تشکر کنم که مرا به چنین جلسه ای راهنمایی کردید تا جدی تر به این مسائل فکر کنم.

محمد: راستی نگفتی پیشنهاد دومتان چه بود؟

هادی: از وقتی که به دیدارت آمدم و با شنیدن صحبت های استاد فیاض، به اجرای یک برنامه فرهنگی در کاروان ها فکر می کنم. به نظر من همه حجاج برای تشریف به سفر حج باید واکسینه اعتقادی شوند و آمادگی لازم را برای رویارویی با شبهه ها پیدا کنند. برنامه ریزان فرهنگی حج باید این کار را انجام دهند ظاهراً روحانیان کاروان تا حدودی با شبهه شناسی و عقاید مخالفان آشنا می شوند تا پاسخ گوی نیازهای اولیه حجاج باشند، ولی به نظر من، باید به این کار تخصصی تر نگاه کرد.

لازم است در کنار آن، آموزش عقایدی که برای مدیر معنوی کاروان در نظر می گیرند، هر کاروان، یک یا دو نشست تخصصی با تمام حجاج به فراخور مخاطبان در نظر بگیرند و از استادانی همچون استاد فیاض نیز که به حمدالله تعدادشان کم نیست، استفاده کنند. حضور ایشان (استاد فیاض) در میان حجاج مشتاق و برپایی جلسه پرسش و پاسخ می تواند بسیار مؤثر باشد. نظر شما چیست؟

محمد: بسیار خوب است. این استادان می دانند که با مخاطبان خاص چگونه سخن بگویند و پیشاپیش آنها را برای پاسخ گویی به پرسش های شبهه آمیز آماده سازند.

هادی: حالا که نظر شما هم مثبت است، می خواهم به روحانی و مدیر کاروانمان تلفن کنم و از باب «فَاسْتَيْقُوا الْخَيْرَاتِ» [259]، اگر خدا بخواهد، اولین نشست تخصصی را پیش از سفر حج برگزار کنیم و اگر خدا بخواهد، اولین کاروانی باشیم که این فکر را اجرا کنیم.

محمد: هادی جان! از تدبیری که به خرج می دهید و قبل از انجام این کار، با روحانی و مدیر کاروان هماهنگ می کنید، بسیار خوشحالم؛ چون در آن صورت، درصد اجرای موفق کار بالا می رود.

هادی: پس اگر اجازه بدهید، ابتدا به روحانی کاروان و بعد هم با مدیر محترم هماهنگ کنم. از نظر مدیریت معنوی و اجرایی، هر دو این بزرگواران در سطح بالایی هستند و بسیار مدبر و مجربند، و همیشه از پیشنهادها خوب حجاج استقبال می کنند. شاید برای جلب موافقت آقایان با برگزاری این جلسه، با توجه به شناختی که از آنها دارم، وقت زیادی لازم نباشد. بگذارید تا فرصت باقی است و دوستان سرگرم صحبت با استاد فیاض در پایان جلسه هستند، با آنها هماهنگ کنم و در آن صورت، از جناب فیاض هم دعوت به عمل می آوریم.

هادی (پس از هماهنگی با روحانی و مدیر کاروان): محمد نمی دانی چه قدر خوشحال شدند

به ویژه روحانی مقرر کاروان. ظاهراً آشنایی نسبی با استاد فیاض هم داشتند و حتی شکسته نفسی فرمود و گفت بنده هم به چنین نشست هایی نیاز دارم تا چه رسد به حجاج. مدیر کاروان هم با سعه صدر و بزرگواری گفت اگر روحانی گرامی بپذیرند، بنده حرفی ندارم و با افتخار، مقدمات برگزاری این نشست را آماده می کنم و تبلیغات لازم و وسایل پذیرایی از حجاج را فراهم می آوریم.

بنابراین، همه چیز آماده برگزاری یک سنت حسنه؛ یعنی یک نشست تخصصی با عنوان آشنایی با عقاید و هابیت و اهل سنت است. نمی دانی محمد جان! از شادی در پوستم نمی گنجم. جوانان مشتاق در کاروان حج همه سراپا منتظر شنیدن سخنان استاد فیاض خواهند بود و با دید بازتری به این سفر روحانی خواهند رفت.

محمد: ظاهراً صحبت مدعوین با جناب فیاض در حال تمام شدن است. بهتر است برویم خدمتشان و اگر مقدور بود از ایشان وقت بگیریم. (هر دو با هم پیش استاد می رویم). محمد: جناب استاد فیاض، ایشان آقا هادی، دوست بنده و مسافر دیار وحی هستند، ایده ای دارد که می خواهد خدمت شما عرض کند. هر چند خسته اید، ولی سعی می کنیم مزاحمت مان کوتاه باشد.

استاد فیاض: بسیار خوشوقتم (با هادی احوال پرسى می کند)
ایده تان چیست؟ منتظرم بشنوم.

هادی: استاد! بر خودم فرض می دانم از باب "مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا؛ هر که کلمه ای به من یاد دهد، مرا بنده خود گردانیده است." [260] از جناب عالی سپاس گذاری کنم. من احساس می کنم که مسافران حج به یک نشست تخصصی و ویژه با حضور استادانی همچون شما نیاز داشته باشند تا برای رویارویی با شبهه ها و پرسش های وهابیت آمادگی پیدا کنند. اهمیت کار هم وقتی بیشتر می شود که بگویم کاروان ما شامل جوانان مشتاق است.

استاد فیاض: بحمد الله هر کاروانی از نعمت داشتن یک مدیر معنوی و روحانی فاضل برخوردار است. با وجود این، چه ضرورتی به حضور بنده است؟

هادی: حضرت استاد! حضور یک استاد متخصص که سال ها در این زمینه کار تحقیقی و تخصصی انجام داده و از نزدیک با پیروان مذاهب مختلف برخورد کرده است، حتی مدتی را در مناطق ویژه سپری کرده و کوله باری از علم و تجربه آموخته، بسیار برای کاروانیان مغتنم است. در مورد این جلسه هم با ایشان و مدیر کاروان ها هماهنگ شده است. آنان از ما مشتاق تر بودند.

استاد فیاض: بینم روحانی کاروان شما چه کسی است؟

هادی: جناب آقای حقانی هستند. ایشان الگوی علم و عمل برای همه ما بوده و هستند و در جلسه های قبل از سفر حج، بسیار از ایشان سوده برده ایم.

استاد فیاض: نسبت به ایشان مقداری شناخت دارم. شنیده ام درباره مهدویت تحقیقات زیادی انجام داده اند. یکی از تألیفاتشان را هم مطالعه کردم و استفاده خوبی بردم. بسیار مایلم ایشان را از نزدیک ببینم. همین طور حضور در میان جوانان را هم دوست دارم، به شرطی که پیش از جلسه پرسش و پاسخ، جناب حقانی یک بحث مهدویت را مطرح کنند.

هادی: حضرت استاد! بسیار ممنونم. ان شاء الله بتوانیم به صورت مطلوب از ارمغان علمی شما برای سفر معنوی مان توشه برداریم. در مورد پیشنهاداتتان هم سعی می کنیم با جناب حقانی صحبت کنیم و از هر دو شما بزرگوار بهره بگیریم. برای انجام جلسه جنابعالی چه روزی فرصت دارید؟

استاد فیاض (به برنامه های خود نگاهی می اندازد) و می گوید: بعد از ظهر سه شنبه برنامه

ای ندارم. بنابراین، می توانم خدمتتان باشم. هادی: پس برنامه ما برای روز سه شنبه ساعت 3 بعد از ظهر. اگر ممکن است شماره تماسستان را هم جهت هماهنگی داشته باشیم، ممنون می شویم. هادی و محمد پس از دریافت شماره تماس از استاد فیاض خداحافظی می کنند و در بین راه، هادی از محمد هم دعوت می کند که در این جلسه شرکت کند و تا آنجا که می تواند، او را در سامان دهی این حرکت فرهنگی کمک کند. محمد هم به گرمی استقبال می کند. بی تردید، این رخداد فرهنگی و استفاده از مطالب آن می تواند ره توشه ای گران بها برای همه مسافران دیار وحی باشد. از این رو، سفارش می شود که برای آشنایی با مسائلی که در آن جلسه مطرح شد، جلد دوم این نوشتار را نیز مطالعه کنید و بر آشنایی خود از مذهب تشیع و دیگر مذاهب اسلامی بیفزایید. همچنین امید که نگارنده مشمول رحمت و آمرزش بی پایان خداوند مهربان قرار گیرد.

در پایان، آرزو داریم زمانی فرا رسد که همه مذاهب اسلامی، اختلاف سلیقه را کنار نهند و چون بنیانی مرصوص در کنار هم باشند. چه قدر شیرین خواهد بود که بررسی اختلافات کوچک فقهی و اعتقادی برعهده کارشناسان نهاده شود تا در فضایی آرام و علمی به حلّ و فصل آن بپردازند. در عوض، باید کوشید به مشترکات اصیل مذاهب اسلامی همچون توحید، نبوت، معاد، نماز، حج و جهاد و مانند آن تأکید شود تا به وحدت و هم دلی بیشتر نزدیک شویم و زمینه مناسبی برای سربلندی اسلام و مسلمانان فراهم آوریم. آن روز دیر نیست که شاهد کلمه توحید و توحید کلمه و پای بندی به اصل اتحاد و انسجام اسلامی و وانهادن تفرقه و درگیری و اختلافات داخلی جهان اسلام باشیم.

آیا زمان آن فرا نرسیده است که با توطئه های دشمنان اسلام آشنا شویم؛ کسانی که بقای آنها به پر رنگ شدن اختلافات داخلی جهان اسلام وابسته است؟ پس بیاییم یک بار دیگر وضعیت کنونی جهان اسلام را مرور کنیم و ببینیم هر ساله چه تعداد از مسلمانان با مذاهب مختلف اسلامی با توطئه دشمنان در سراسر کشورهای اسلامی از فلسطین، عراق، لبنان، افغانستان، چین و بوسنی و... از دست می روند. باید دانست بسیاری از زیان های مادی و معنوی را خود مسلمانان به تحریک دشمنان بر پیکر اسلام وارد می آورند و حتی دشمن متحمل هزینه هم نمی شود. دشمن برای دست یابی به اهداف شیطانی خود از بعضی مسلمانان استفاده ابزاری می کند و بر این بی تدبیری و دنباله روی بعضی از مسلمانان ساده لوح و متعصب از آموزه های خرافی پوزخند می زند.

در جلد دوم این نوشتار به بررسی پرسش های وهابیت برای دامن زدن به کشمکش های اعتقادی و شبهه پراکنی میان مذاهب اسلامی می پردازیم. همین شبهه ها مقدمه ای برای عملیات های انتحاری و کشتارهای وسیع است که اکنون با طراحی دشمنان اسلام به ویژه استکبار جهانی، وهابیان در سراسر جهان اسلام به آن دست می یازند.

به امید بصیرت و بینایی هر چه بیشتر مسلمانان
ایام عزت و سربلندی تان مستدام باد

پی نوشت ها

- [1]. مقدمه کتاب من سبّ الصحابة و معاوية فأمّهم هاوية، ص 4.
- [2]. مقدمه اصول مذهب الشیعة الامامية الاثنی عشریة، ج 1، ص 9.
- [3]. تاریخ المملكة السعودیة، ج 3، ص 73.
- [4]. عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج 1، ص 121.

- [5] . تاریخ المملكة السعودية، ج 1، ص 92.
- [6] . الفجر الصادق، ص 22.
- [7] . سيف الجهر المسلول على الاعداد، شاه فضل رسول قادری، ص 2.
- [8] . تکویر، 26
- [9] . مؤمنون، 2 - 3
- [10] . نور، 37
- [11] . انبیاء، 70.
- [12] . نساء، 59.
- [13] . مقدمه الدرر المضيئة فی الردّ علی ابن تیمیہ.
- [14] . اعلان بالتویخ، حافظ سخاوی، ص 77.
- [15] . الفتاوی الحدیثہ، ص 144.
- [16] . طبقات الشافعیہ، ج 4، ص 76، رقم 759.
- [17] . دفع الشبهة عن الرسول و الرسالة، ص 83.
- [18] . لسان المیزان، ج 6، ص 319.
- [19] . روح المعانی، ج 1، ص 18 و 19.
- [20] . محمد بن علی الشوکانی، البدر الطالع، بیروت، دارالمعرفة، ج 1، ص 67.
- [21] . المذاهب الاسلامیة، محمد ابوزهره، ص 311.
- [22] . حياة الشيخ محمد بن عبدالوهاب، حسین الشیخ خزعل، ص 55.
- [23] . زعماء الاصلاح فی عصر الحدیث، احمد امین، ص 10.
- [24] . كشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، سید محسن امین، ص 7.
- [25] . وهابیت ایدہ استعمار، ص 70 - 126 و مذاکرات مستر همفر، ص 27 - 52.
- [26] . خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر، ص 180 - 188 و وهابیت ایدہ استعمار، ص 188 - 197.
- [27] . حسین بن غنام، تاریخ نجد، ج 4، ص 81 - 87 با تلخیص؛ تاریخ العربیة السعودیة، ص 112 - 113.
- [28] . تاریخ آل سعود، ناصر السعید، ج 1، ص 30.
- [29] . تاریخ نجد، ابن غنام، ص 95 - 203.
- [30] . محمدحسن جان صاحب سرهندي، جزيرة العرب فی القرن العشرين، ص 341.
- [31] . الجامع الفريد، رسالة تطهير الاعتقاد، ص 510.
- [32] . كتاب التوحيد، محمد بن عبدالوهاب، ص 157.
- [33] . الأربعة فی أصول الدين، فخر رازی، ص 268-277.
- [34] . نک: سبأ 10 - 13، نمل 15 و 16، 38 - 40، كهف 65، جن 26 - 27، آل عمران 41.
- [35] . عمر بن عبدالسلام، مخالفة الوهابية للقرآن و السنة، بیروت، دارالهدیة، ص 15.
- [36] . الفقه على المذاهب الأربعة، عبدالرحمان جزری، ج 2، ص 540.
- [37] . سرگذشت وهابيون، احمد زینی دحلان، ص 16.
- [38] . الفقه على مذاهب الأربعة، ج 1، ص 139.
- [39] . الفقه على مذاهب الأربعة، ج 1، ص 533.
- [40] . همان، ص 536.
- [41] . همان، ص 539.
- [42] . المنتقى من فتاوى الشيخ صالح الفوزان، ج 2، ص 86.

- [43] . فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء، ج 3، ص 18؛ مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج 1، ص 183.
- [44] . فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء، ج 3، ص 54.
- [45] . فتاوی منارالاسلام، ج 1، ص 43.
- [46] . فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، ج 3، ص 83، رقم 5289.
- [47] . فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، ج 3، ص 88، رقم 9403.
- [48] . مجلة الدعوة، عدد 1612، ص 37.
- [49] . مجموع الفتاوی لابن عثيمين، رقم 366.
- [50] . فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الافتاء، ج 4، ص 11، الفتوی رقم 7482.
- [51] . همان، ج 9، ص 158، الفتوی رقم 3582.
- [52] . فتاوی منار الإسلام، ج 1، ص 270.
- [53] . فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الافتاء، ج 3، ص 481، فتوی رقم 4994.
- [54] . نور علی الدرب، ص 43.
- [55] . فتاوی إسلامیة، ج 2، ص 366.
- [56] . اللجنة الدائمة، الفتوی رقم 5303.
- [57] . الدرر السنية، ج 1، ص 46؛ الفجر الصادق لجميل صدقى الزهاوی، ص 17.
- [58] . العقيدة الحموية، ص 451.
- [59] . ابن بطوطة، رحلة، ص 113.
- [60] . فجر، 22.
- [61] . ق، 16.
- [62] . مائده، 64.
- [63] . هود، 37.
- [64] . بقره، 115.
- [65] . سيد محمود آلوسی، تاریخ نجد، صص 91 و 90.
- [66] . زمر، 67.
- [67] . کتاب التوحید، محمد بن عبدالوهاب، ص 157.
- [68] . همان، صص 158 - 160.
- [69] . التأسيس فی ردّ أساس التقديس، ج 1، ص 101.
- [70] . التأسيس فی ردّ أساس التقديس، ج 1، ص 101.
- [71] . مجموعہ الرسائل الكبرى، رسالہ یازدهم، ص 451.
- [72] . همان.
- [73] . مختصر منهاج السنّة، ج 2، ص 420.
- [74] . الدر المنثور، ج 1، ص 328.
- [75] . بدایع الفوائد، ج 4، ص 39.
- [76] . فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث و الإفتاء، ج 3، ص 196.
- [77] . طبقات الحنابلة، ج 2، ص 298 و اعتقاد الامام ابن حنبل للتمیمی، ص 298.
- [78] . تفسير القرطبي، ج 4، ص 14.
- [79] . المجموع، ج 4، ص 253.
- [80] . الفرق بين الفرق، ص 40.
- [81] . البحر الرائق، ج 1، ص 611.

- [82] . إجماع العوام عن علم الكلام، ص 209.
- [83] . الملل و النحل، ج 1، ص 117.
- [84] . شوری، 11.
- [85] . اخلاص، 4.
- [86] . همان، 1.
- [87] . همان، 2.
- [88] . تاریخ ابی الفداء، ج 2، ص 392.
- [89] . الدرر الكامنه، ج 1، ص 145.
- [90] . احمد بن تیمیه، کتاب الردّ علی الاخنایی، ص 54.
- [91] . همان، ص 99.
- [92] . همان، ص 18.
- [93] . همان، ص 52.
- [94] . ابن تیمیه، الجامع الفرید، ص 438.
- [95] . کتاب الردّ علی الاخنایی، ص 31.
- [96] . محمد بن ابراهیم النعمان، الجامع الفرید، ص 383.
- [97] . کتاب التوحید، ص 157.
- [98] . محمد بن ابراهیم بن النعمان، الجامع الفرید، ص 501.
- [99] . محمد بن ابراهیم بن النعمان، الجامع الفرید، کتاب زیاره، ص 383.
- [100] . مائده: 55.
- [101] . احمد بن تیمیه، مختصر منهاج السنّة، ج 2، ص 611.
- [102] . الغدیر، امینی، ج 3، ص 156 - 172.
- [103] . شوری، 23.
- [104] . مختصر منهاج السنّة، ج 1، ص 352.
- [105] . الغدیر، ج 3، ص 156 - 172.
- [106] . كشف الشبهات فی التوحید، محمد بن عبدالوهاب، ص 23 و 24.
- [107] . الجامع الفرید، ص 219.
- [108] . همان، ص 218.
- [109] . بقره، 34.
- [110] . یوسف، 100.
- [111] . مائده، 34.
- [112] . درالمنثور، ج 2، ص 280.
- [113] . یوسف، 97 - 98.
- [114] . مسند احمد بن حنبل، ص 138.
- [115] . التوصل الی حقیقة التوسل، ص 158.
- [116] . صحیح بخاری، جزء 2، کتاب الجمعة، باب الاستسقاء، ص 27.
- [117] . الصواعق المحرقة (ابن حجر عسقلانی)، ص 178.
- [118] . وفاء الوفاء، ج 4، ص 1372.
- [119] . المواهب اللدنیة، ج 4، ص 593.
- [120] . المدخل، ج 1، ص 254.
- [121] . ذینی دحلان، الدرر السنیة، ص 31.

- [122] . احزاب: 69.
- [123] . البدعة فى مفهومها الاسلامى، ص 45.
- [124] . المفردات فى غريب القرآن، ص 523.
- [125] . لسان العرب، ج 15، ص 301.
- [126] . زيارة القبور و الاستنجد بالمقبور، ص 156.
- [127] . كشف الشبهات، ص 58.
- [128] . valiasr-aj. com
- [129] . مجمع الزوائد، ج 9، ص 24.
- [130] . المغنى لابن قدامه، ج 2، ص 208، مسند احمد، ج 4، ص 8؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 345؛ كنز العمال، ج 1، ص 499 و....
- [131] . المستدرک على الصحيحين، ج 1، ص 278.
- [132] . فتح البارى، ج 6، ص 352.
- [133] . المواهب اللدنيه، ج 3، ص 413.
- [134] . آل عمران، 169 - 171.
- [135] . غافر، 45 و 46.
- [136] . نساء، 64.
- [137] . مائده، 35.
- [138] . آل عمران، 49.
- [139] . وفاء الوفاء، ج 2، ص 421.
- [140] . كشف القناع، ج 2، ص 68 و المبدع، ج 2، ص 204.
- [141] . الذاكرين، ص 37.
- [142] . الدرر السنيه، ص 31.
- [143] . شفاء السقام، تقى الدين السبكي، ص 293.
- [144] . الردّ على الأخنائى، ص 18.
- [145] . همان، ص 25.
- [146] . مائده، 55.
- [147] . منهاج السنّة، ج 2، ص 30.
- [148] . الغدير، ج 3، ص 154 - 162.
- [149] . روح المعانى فى تفسير القرآن، ج 3، ص 154 - 162.
- [150] . منهاج السنه، ج 7، ص 536.
- [151] . همان، ج 8، ص 229.
- [152] . مسند ابى يعلى، ج 1، ص 431.
- [153] . منهاج السنّة، ج 2، ص 62.
- [154] . التنبيه و الردّ على معتقد قدم العالم و الحدّ، ص 7.
- [155] . كتاب الردّ على الأخنائى، ص 52.
- [156] . الجواب الباهر فى زوار المقابر، ص 14.
- [157] . صحيح بخارى، ج 2، ص 136 و صحيح مسلم، ج 4، ص 126.
- [158] . مستدرک حاكم، ج 4، ص 560.
- [159] . شفاء السقام، ص 184.
- [160] . وفاء الوفاء، ج 4، ص 1362.

- [161] . الجامع فى العلل و معرفة الرجال، ج 2، ص 32.
- [162] . كنز المطالب، ص 219 و فاء الوفاء، ج 4، ص 414.
- [163] . اسنى المطالب، ج 1، ص 331.
- [164] . وفاء الوفاء، ج 1، ص 69.
- [165] . همان، ص 544.
- [166] . معرفة السنن و الآثار، شافعى، ج 3، ص 203.
- [167] . مستدرک حاکم، ج 1، ص 377.
- [168] . مستدرک حاکم، ج 1، ص 377.
- [169] . التاج الجامع للاصول، ج 1، ص 381.
- [170] . طبقات الكبرى، ج 3، ص 10 و سير أعلام النبلاء، ج 1، ص 289.
- [171] . تهذيب التهذيب، ج 5، ص 310.
- [172] . مناقب ابى حنيفة، ج 2، ص 199.
- [173] . وفيات الأعيان، ج 4، ص 272.
- [174] . توبه، 84.
- [175] . كشف الارتياح فى أتباع محمد بن عبدالوهاب، ص 3365.
- [176] . نساء، 64.
- [177] . كشف الارتياح فى أتباع محمد بن عبدالوهاب، ص 3365.
- [178] . شفاء السقام، ص 81.
- [179] . وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفى، ج 4، ص 1361.
- [180] . السنن الكبرى، ج 5، ص 245.
- [181] . مستدرک على الصحيحين، ج 1، ص 377.
- [182] . سنن ابن ماجه، ج 1، ص 500.
- [183] . صحيح مسلم، شرح النووى، ج 4، جزء 7، ص 46.
- [184] . المعجم الكبير، ج 12، ص 309.
- [185] . وفاء الوفاء بأخبار المصطفى، ج 4، ص 1340 و شفاء السقام، ص 37.
- [186] . وفاء الوفاء، ج 4، ص 1342.
- [187] . المواهب اللدنيه، ج 3، ص 417.
- [188] . وفاء الوفاء، ج 4، ص 1362.
- [189] . وفاء الوفاء، ج 4، ص 1340.
- [190] . اسدالغابة، ج 1، ص 307 و تهذيب الكمال، ج 4، ص 289.
- [191] . المستدرک على الصحيحين، ج 1، ص 375.
- [192] . السنن الكبرى، ج 1، ص 377 و وفاء الوفاء، ج 2، ص 112.
- [193] . ارشاد السارى، ج 3، ص 352.
- [194] . سير أعلام النبلاء، ج 1، ص 358.
- [195] . احياء علوم الدين، ج 6، ص 175.
- [196] . الجامع الصحيح (صحيح مسلم)، ج 3، ص 63.
- [197] . سنن ابى داوود، ج 2، ص 218، ج 357.
- [198] . صحيح مسلم، ج 2، ص 363، ج 102.
- [199] . مستدرک حاکم، ج 1، ص 533، ج 1396.
- [200] . الرياض النضرة، ج 2، ص 330.

- [201] . العقد الفرید، ج 3، ص 13.
- [202] . تاریخ بغداد، ج 1، ص 120.
- [203] . فتح الباری، ج 2، ص 557.
- [204] . کتاب الثقات، ج 8، ص 456.
- [205] . تهذیب التهذیب، ج 7، ص 339.
- [206] . ارشاد الساری، ج 2، ص 329.
- [207] . احیاء العلوم، ج 1، ص 258.
- [208] . "شدّ رحال" کنایه از مسافرت کردن است. به عقیده وهابیان، مسافرت جهت زیارت قبور ممنوع است.
- [209] . اللجنة الدائمة، ج 1، ص 288.
- [210] . میزان الاعتدال، ج 2، ص 459.
- [211] . تهذیب الكمال، ج 4، ص 6.
- [212] . سیر أعلام النبلاء، ج 6، ص 33.
- [213] . سنن الکبری، ج 4، ص 132 و مصنف، عبدالرزاق، ج 4، ص 572.
- [214] . مصنف، عبدالرزاق، ج 3، ص 570 و معجم البلدان، ج 2، ص 214.
- [215] . السنن الکبری، ج 4، ص 131؛ مستدرک حاکم، ج 1، ص 374.
- [216] . ردّ المختار، ج 2، ص 263؛ المواهب اللدنیة، ج 3، ص 405.
- [217] . المدونة الکبری، ج 1، ص 90.
- [218] . الحدیقة الندیة، ج 2، ص 630.
- [219] . مستدرک حاکم، ج 1، ص 377.
- [220] . وفيات الأعیان، ج 5، ص 424.
- [221] . تاریخ بغداد، ج 1، ص 124.
- [222] . خداوند، یهود را لعنت کند؛ چون قبور پیامبران خود را مسجد و محل عبادت قرار دادند.
- [223] . بار خدایا! قبر مرا بت قرار مده؛ مسند احمد، ج 2، ص 246 و المؤطّأ، ج 1، ص 172.
- [224] . ارشاد الساری، ج 3، ص 497.
- [225] . همان.
- [226] . ارشاد الساری، ج 2، ص 468.
- [227] . صحیح مسلم، ج 3، ص 61.
- [228] . ر. ک: تهذیب التهذیب، ج 11، ص 123، 115، 179 و ج 4، ص 362.
- [229] . وفاء الوفاء، ج 2، ص 545.
- [230] . سیر أعلام النبلاء، ج 13، ص 285.
- [231] . موسوعة العتبات، ج 6، ص 97.
- [232] . تاریخ بغداد، ج 1، ص 163.
- [233] . سیر أعلام النبلاء، ج 14، ص 419.
- [234] . طبقات، ابن سعد، ج 8، ص 80.
- [235] . صحیح مسلم، ج 3، ص 63.
- [236] . تهذیب الكمال، ج 2، ص 407.
- [237] . همان، ص 360 و سیر أعلام النبلاء، ج 9، ص 31.
- [238] . میزان الاعتدال، ج 3، ص 545 و تهذیب التهذیب، ج 9، ص 143.
- [239] . منهاج السنّة، ج 2، ص 435 - 437.

- [240] . اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الافتاء، رقم فتوى 7210.
- [241] . منهاج السنة، ج 1، ص 474 - 479
- [242] . (وَ مَنْ يَعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)، و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این صفت دل های باتقوا است. (حج، 32)
- [243] . شوری: 23
- [244] . سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 132
- [245] . همان، ج 14، ص 125 و وفیات الأعیان: ج 1، ص 77
- [246] . کامل بن اثیر، ج 3، ص 487
- [247] . رأس الحسین، ص 207
- [248] . شرح العقائد النسفیة، ص 181
- [249] . منهاج السنة، ج 2، ص 226
- [250] . سنن ابی یزید بن معاویه، ص 16
- [251] . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 319
- [252] . همان، ص 301
- [253] . تفسیر روح المعانی، ج 26، ص 73
- [254] . شرح عقاید نسفیة، ص 181
- [255] . رسائل جاحظ، ص 298
- [256] . الحاوی فی سیرة الطحاوی، ص 26
- [257] . التنبیة و الردّ، سقاف، ص 7
- [258] . صحیح مسلم، ج 1، ص 120، ح 131، کتاب الایمان و صحیح ترمذی، ج 5، ص 601، ح 3736 و سنن ابن ماجه، ج 1، ص 42، ح 114
- [259] . بقره، 148، مائده، 48
- [260] . این جمله، از حدیث معروف حضرت علی(علیه السلام) گرفته شده است که می فرماید: "مَنْ تَعَلَّمْتُ مِنْهُ حَرْفًا صِرْتُ لَهُ عَبْدًا" (عوالی اللئالی، ج 1، ص 292).